

ع

مهر ۱۴۰۵

شورا

نشریه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان



زنده باد حاکمیت شورایی



شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

www.shora.network
info@shora.network

سر دبیر: صدیقه محمدی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	کردستان در بطن بحران، جنگ و مبارزه برای رهایی
۴	کارگران در موجهای تورمی، از فرسایش معیشت تا قدرت جمعی
۶	علیه خشونت، علیه مالکیت، علیه دولت، برای رهایی انقلابی زنان در ایران
۹	زنان و محیط زیست
۱۲	مروری بر اعتراضات کارگری و اجتماعی در ایران و کردستان در سه ماهه اخیر
۱۳	آغاز سال تحصیلی در سایه فقر، تبعیض و سرکوب
۱۵	به مناسبت چهارمین سالگرد قتل حکومتی ژینا امینی و خیزش انقلابی ۱۴۰۱
۱۶	انفجار بمبهای جنگی و گردش چرخهای سرمایه
۱۷	معرفی ارنست چارلز جونز و شعر سرود فرودستان
۲۰	روژاوا، تجربه‌ای در محاصره دولتهای سرمایه‌داری و قربانی استراتژی محدودنگر ناسیونالیستی
۲۲	فراخوان برای حضور در چهارمین کنفرانس سالانه

کردستان در بطن بحران، جنگ و مبارزه برای رهایی

شکل از کنترل بر بدن و زندگی زنان را به چالش بکشد. دو مطلب این شماره درباره خشونت علیه زنان و رابطه زنان و محیط زیست، از زوایای متفاوت به همین نابرابری‌ها می‌پردازند.

آغاز سال تحصیلی نیز چهره طبقاتی آموزش در ایران را آشکار کرده است. برای خانواده‌ای که زیر بار تورم و هزینه مسکن قرار دارد، حتی تأمین نیازهای اولیه تحصیل کودکان به مسئله‌ای جدی تبدیل شده است. آموزش رایگان، برابر، باکیفیت و سکولار و حق تحصیل به زبان مادری، در برابر نظام آموزشی طبقاتی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، بخشی از مبارزه برای جامعه‌ای آزاد و برابر است.

رژژاوا؛ تجربه‌ای که نباید فراموش شود تحولات رژژاوا نیز حامل درسی مهم برای نیروهای چپ و آزادی‌خواه منطقه است. مردمی که در برابر یکی از وحشی‌ترین نیروهای ارتجاعی دوران معاصر، داعش، ایستادند و پس از آن کوشیدند مناسبات متفاوتی در اداره جامعه و مشارکت گسترده زنان ایجاد کنند، امروز با نتایج موازنه سیاسی تازه‌ای روبه‌رو شده‌اند. تغییر سیاست آمریکا، فشار ترکیه و تقویت دولت مرکزی دمشق، رژژاوا را در موقعیتی قرار داد که استقلال سیاسی و نظامی پیشین خود را از دست بدهد؛ سرنوشت جایگاه مستقل یگان‌های زنان نیز یکی از نشانه‌های همین عقب‌نشینی است.

قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بر اساس منافع خود عمل می‌کنند. نیرویی که دیروز برای شکست داعش به آن نیاز داشتند، با تغییر موازنه قدرت می‌تواند فردا جایگاه دیگری در محاسبات آنان پیدا کند. تجربه رژژاوا بار دیگر بر ضرورت استقلال سیاسی، سازمان‌یابی و اتکا به قدرت خود مردم تأکید می‌کند.

جنگ؛ مردم می‌میرند، سرمایه گردش می‌کند منطقه ما همچنان زیر سایه موشک، بمباران، نظامی‌گری و رقابت دولت‌ها قرار دارد. در جنگ‌ها، کارگران و مردم عادی کشته و آواره می‌شوند و شهرها و زیرساخت‌ها نابود می‌شوند، در حالی که میلیاردها دلار در صنایع تسلیحاتی، قراردادهای نظامی و پروژه‌های بازسازی به گردش درمی‌آید. مقاله «انفجار بمب‌های جنگی و گردش چرخ‌های سرمایه!» در این شماره رابطه جنگ، سرمایه و منافع اقتصادی را از همین زاویه بررسی می‌کند. برای ما مخالفت با جنگ به معنای قرار گرفتن در کنار یکی از دولت‌های درگیر نیست. مخالفت با تعرض خارجی نمی‌تواند به دفاع از جمهوری اسلامی تبدیل شود و مبارزه برای سرنوشتی جمهوری اسلامی نیز نباید به انتظار موشک و مداخله خارجی تقلیل پیدا کند.

تجربه مردم منطقه بارها نشان داده

کمبود عکس یادگاری با مسئولان نیست. مردمی که بیکاری، گرانی، فقر، کولبری، اعدام، تبعیض و فضای امنیتی را تجربه کرده‌اند، کارنامه نزدیک به پنج دهه جمهوری اسلامی را با چنین نمایش‌هایی فراموش نمی‌کنند. فشار اقتصادی نیز زندگی کارگران و زحمتکشان را فرسوده است. تورم فقط عددی در گزارش‌های اقتصادی نیست؛ کوچک‌تر شدن سفره، عقب‌افتادن درمان، دشوارتر شدن تأمین مسکن، افزایش ساعات کار و از دست رفتن امکان ساختن آینده است. مقاله «کارگران در موج‌های توری؛ از فرسایش معیشت تا قدرت جمعی» در همین شماره از زاویه زندگی روزمره کارگران به این واقعیت می‌پردازد.

اعتراضات کارگران، بازنشستگان، معلمان، زنان و دیگر بخش‌های جامعه نیز در چنین بستری ادامه یافته است. مسئله برای نیروهای کمونیست صرفاً شمار اعتراض‌ها نیست، بلکه چگونگی تبدیل این نارضایتی گسترده به قدرت اجتماعی سازمان‌یافته است. هر شکل اعتراضی صرفاً به دلیل آنکه نام اعتصاب یا اعتراض بر خود دارد، الزاماً توازن قوا را به سود مردم تغییر نمی‌دهد. شکل مبارزه باید با میزان تأثیر آن بر حکومت، ظرفیت سازمان‌دهی مردم و هزینه‌ای که بر دوش کارگران و زحمتکشان می‌گذارد سنجیده شود. تکرار یک تاکتیک، جای سازمان‌یابی پایدار در محیط کار و زندگی را نمی‌گیرد.

چهارمین سالگرد خیزش ژینا نیز اهمیت همین مسئله را یادآوری کرد. خیزشی که پس از قتل حکومتی ژینا امینی از سقز شعله‌ور شد، آزادی زن، مقابله با استبداد و خواست تغییر بنیادی را در مقیاسی سراسری به میدان آورد. مقاومت روزمره زنان، مبارزات کارگری، اعتراض بازنشستگان و معلمان، جنبش دادخواهی و مخالفت با اعدام نشان می‌دهند تضادهایی که خیزش ۱۴۰۱ را به وجود آوردند همچنان پابرجا هستند.

در ماه‌های اخیر افزایش خشونت و قتل زنان در کردستان نیز بار دیگر مسئله‌ای جدی را در برابر جامعه قرار داده است. نمی‌توان در برابر زن‌ستیزی و سرکوب جمهوری اسلامی ایستاد، اما خشونت را که در خانه، خانواده و جامعه علیه زنان اعمال می‌شود به «مسئله خصوصی» یا «اختلاف خانوادگی» تقلیل داد. مبارزه برای رهایی زن باید هم‌زمان قوانین و سرکوب زن‌ستیز دولتی، مناسبات مردسالارانه، خشونت خانگی، وابستگی اقتصادی و هر

انتشار این شماره از فصلنامه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان با دوره‌ای همراه است که جامعه ایران و کردستان زیر فشار مجموعه‌ای از بحران‌های به‌هم‌پیوسته قرار دارد. جنگ و فضای نظامی، فقر و تورم، سقوط قدرت خرید، بیکاری و ناامنی شغلی، بحران آب و محیط زیست، گسترش اعدام و سرکوب، تبعیض و خشونت علیه زنان، زندگی میلیون‌ها انسان را تحت تأثیر قرار داده است. در چنین شرایطی، کردستان همچنان یکی از کانون‌های مهم اعتراض، مقاومت و کشمکش سیاسی در ایران باقی مانده است.

جمهوری اسلامی نزدیک به پنج دهه است که با مسئله کردستان عمدتاً از دریچه امنیتی برخورد کرده است. از فرمان جهاد و لشکرکشی سال ۱۳۵۸ تا اعدام، زندان، سرکوب اعتراضات، کشتار کولبران و حضور گسترده نیروهای نظامی و امنیتی، سیاست حکومت همواره بر مهار جامعه‌ای استوار بوده که بارها در برابر استبداد، تبعیض و نابرابری ایستاده است. اما ابزار حکومت همیشه تفنگ و زندان نبوده است. جمهوری اسلامی در کنار سرکوب مستقیم، بارها کوشیده بخشی از نیروی محلی را به خدمت بگیرد و علیه جامعه معترض کردستان به کار گیرد. احیای عنوان «پیشمرگ مسلمان» در ماه‌های اخیر را نیز باید در همین چارچوب دید.

این نام برای مردم کردستان تازه نیست. در نخستین سال‌های پس از انقلاب، احمد مفتی‌زاده در تقابل با نیروهای چپ و کمونیست و جنبش انقلابی کردستان، با افتخار به خمینی قول داد نیروی مسلح محلی با عنوان «پیشمرگ مسلمان» سازمان دهد. بازگرداندن همین عنوان پس از بیش از چهار دهه، یادآور سیاستی است که می‌کوشد اسلام سیاسی را در برابر سنت چپ، آزادی‌خواهانه و انقلابی جامعه کردستان قرار دهد و بخشی از مردم را علیه بخش دیگر مسلح کند. مردم کردستان اما طی دهه‌ها تجربه چنین نیروهایی را با عنوان دیگری شناخته‌اند: «جاش»؛ نیروی محلی‌ای که در خدمت سرکوب مردم خود قرار می‌گیرد.

هم‌زمان، شکل دیگری از سیاست حکومت را در نمایش‌های تبلیغاتی دستگاه اداری در کردستان می‌بینیم. استاندار به شهرهای مختلف می‌رود، لباس محلی می‌پوشد، کنار مردم می‌نشیند و می‌کوشد تصویری «مردمی» از خود ارائه دهد. اما مسئله مردم کردستان

عملی نیروهای چپ و کمونیست در شرایط کنونی است.

در برابر جمهوری اسلامی، جنگ و مداخله دولت‌های خارجی، اسلام سیاسی، ناسیونالیسم و همه نیروهایی که می‌خواهند مردم را به سیاهی‌لشکر پروژه‌های قدرت تبدیل کنند، آلترناتیو ما روشن است: سازمان‌یابی مستقل کارگران و مردم، آزادی و برابری بی‌قیدوشرط زنان، رفع ستم و تبعیض، همبستگی طبقاتی و دخالت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود.

هیچ قدرت خارجی قرار نیست آزادی را برای مردم ایران و کردستان به ارمان بیاورد و هیچ جناحی از جمهوری اسلامی قادر به پاسخ‌گویی به مطالباتی نیست که موجودیت همین نظام آن‌ها را سرکوب کرده است.

فصلنامه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان
پاییز ۱۴۰۵

پایدار تبدیل کنند.

فصلنامه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان نیز باید بخشی از همین تلاش باشد؛ فضایی برای بحث، نقد، تبادل تجربه و روشن‌تر کردن مسائل و راه‌های پیش روی جنبش‌های اجتماعی و نیروهای چپ و کمونیست. مطالب این شماره، از کار و تورم تا خشونت علیه زنان، محیط زیست، آموزش، جنگ و تجربه جنبش کارگری، با وجود تفاوت موضوعاتشان در یک نقطه به یکدیگر می‌رسند: جامعه‌ای که بر استثمار، تبعیض و سلطه بنا شده است، بحران‌های خود را پیوسته بر دوش کارگران و مردم زحمتکش می‌اندازد.

کنفرانس سالانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان در نیمه نوامبر امسال در استکهلم نیز فرصتی برای بررسی تحولات ایران و کردستان، موقعیت جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و، مهم‌تر از همه، وظایف

است که آزادی با بمباران و مداخله قدرت‌های خارجی به دست نمی‌آید. تجربه تاریخی جنبش کارگری نیز یادآور تناقضی است که همچنان پابرجاست: کسانی که ثروت جامعه را تولید می‌کنند، خود از حاصل آن محروم‌اند. معرفی ارنست چارلز جونز و «سرود فرودستان» در این شماره، همین واقعیت را به زبان دیگری بیان می‌کند؛ کارگر خانه می‌سازد اما توان خرید خانه ندارد، غذا تولید و جابه‌جا می‌کند اما سفره‌اش کوچک‌تر می‌شود و جامعه را سرپا نگه می‌دارد اما قدرت تصمیم‌گیری درباره آن را در اختیار ندارد.

از کردستان تا دیگر نقاط ایران، مسئله اساسی این است که چگونه اعتراض‌های کارگران، زنان، بازنشستگان، معلمان، دانشجویان و مردم محروم به نیرویی متشکل تبدیل شوند. شوراهای، مجامع عمومی، تشکلهای مستقل کارگری و زنان، سازمان‌یابی در محیط‌های کار و محلات و شبکه‌های همبستگی می‌توانند اعتراض‌های پراکنده را به قدرتی اجتماعی و

کارگران در موج‌های تورمی، از فرسایش معیشت تا قدرت جمعی

آن بیرون برود. دستمزد، به جای آنکه ابزار ساختن آینده باشد، به وسیله‌ای برای جان سالم به در بردن از امروز تبدیل می‌شود.

هیچ نموداری نمی‌تواند لحظه‌ای را به‌طور کامل ثبت کند که انسانی در فروشگاه کالایی را برمی‌دارد، قیمتش را نگاه می‌کند و بی‌صدا دوباره سر جایش می‌گذارد. اما اقتصاد واقعی درست در همین لحظه‌ها رخ می‌دهد.

تحلیل داده‌های ماهانه مرکز آمار ایران نیز ابعاد این فشار را نشان می‌دهد. در فاصله مه ۲۰۱۷ تا مه ۲۰۲۶، شاخص قیمت برخی اقلام اصلی خوراکی چند ده برابر شده است؛ شاخص روغن مایع بیش از ۷۰ برابر، مرغ نزدیک به ۵۷ برابر، تخم‌مرغ بیش از ۵۱ برابر، گوشت گوساله حدود ۴۶ برابر و شیر بیش از ۴۴ برابر شده است.

پشت این اعداد، سفره تغییر شکل می‌دهد. خانواده ابتدا کیفیت را پایین می‌آورد، سپس مقدار را کم می‌کند؛ برخی کالاها از مصرف روزانه به مصرف گاه‌به‌گاه می‌روند و برخی دیگر آرام‌آرام ناپدید می‌شوند. پروتئین کمتر می‌شود، غذای ارزان‌تر جای غذای بهتر را می‌گیرد و آنچه زمانی بخشی عادی از زندگی بود، به کالایی برای مناسبت‌های خاص تبدیل می‌شود. اینجاست که تورم از بازار عبور می‌کند و وارد بدن انسان می‌شود. درمان نیز یکی از نخستین قربانیان این فشار است. خانواده‌ای که ناچار است میان چند ضرورت انتخاب کند، معمولاً هزینه‌ای را عقب می‌اندازد که درد آن هنوز قابل تحمل است. اجاره را باید پرداخت کرد، کودک امروز غذا می‌خواهد و

قبض موعود دارد؛ پس دندان می‌تواند ماه

نیست؛ مسئله‌ای است مربوط به قدرت، مالکیت و توزیع ثروت.

دستمزد را می‌توان روی کاغذ افزایش داد، بی‌آنکه زندگی کارگر بهتر شود. آنچه تعیین‌کننده است عدد نوشته‌شده روی فیش حقوقی نیست، بلکه مقدار زندگی‌ای است که با آن عدد می‌توان خرید. اگر مزد افزایش یابد، اما هزینه نیازهای ضروری سریع‌تر بالا برود، کارگر ممکن است با پول بیشتری در جیب، فقیرتر از گذشته زندگی کند. این همان فاصله میان دستمزد اسمی و دستمزد واقعی است. تورم لازم نیست حتی یک ریال از عدد مزد کم کند؛ کافی است قیمت زندگی را سریع‌تر از آن افزایش دهد.

حقوق وارد حساب می‌شود، اما پیش از آنکه بتواند به آموزش، تفریح، پس‌انداز یا ساختن آینده تبدیل شود، هزینه‌های بقا در انتظار آن ایستاده‌اند: مسکن، خوراک، انرژی، حمل‌ونقل و درمان. در میان این هزینه‌ها، مسکن جایگاهی تعیین‌کننده دارد. بر اساس نتایج طرح هزینه و درآمد خانوار مرکز آمار ایران برای سال ۱۴۰۳، ۴۳/۷ درصد از کل هزینه‌های خانوار شهری به مسکن، سوخت و روشنایی اختصاص داشته است. یعنی بخش بزرگی از هزینه خانواده، پیش از آنکه فرصتی برای انتخاب باقی بماند، صرف تأمین سرپناه و هزینه‌های مرتبط با آن می‌شود.

در چنین وضعیتی، خانه دیگر فقط سرپناه نیست؛ به منشأ دائمی اضطراب تبدیل می‌شود. اجاره، ساعت شنی‌ای است که هر ماه دوباره برگردانده می‌شود. کارگر کار می‌کند تا خانه را نگه دارد و خانه را نگه می‌دارد تا فردا دوباره بتواند برای کار از

تورم در گزارش‌های رسمی با درصدها سخن می‌گوید: شاخص قیمت مصرف‌کننده بالا می‌رود، ارزش پول کاهش می‌یابد و قدرت خرید سقوط می‌کند. اما زندگی کارگر با درصدها سپری نمی‌شود. برای کارگری که مزدش پیش از پایان ماه تمام می‌شود، تورم یعنی اجاره‌ای که هر ماه سهم بیشتری از درآمد را می‌بلعد؛ غذایی که آرام‌آرام از سفره حذف می‌شود؛ درمانی که به ماه بعد موکول می‌شود؛ اضافه‌کاری‌ای که دیگر انتخاب نیست؛ و اضطرابی که با هر قبض و هر پایان ماه دوباره به خانه بازمی‌گردد.

آمارها، با همه خشکی‌شان، تنها گوشه‌ای از این واقعیت را نشان می‌دهند. حداقل مزد پایه ماهانه کارگران برای سال ۱۴۰۵ حدود ۱۶/۶ میلیون تومان تعیین شد. اما تنها چند ماه بعد، در مرداد ۱۴۰۵، تورم نقطه‌به‌نقطه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها به ۱۲۷/۵ درصد رسید. فاصله میان این اعداد صرفاً یک اختلاف آماری نیست؛ فاصله میان مزد و قیمت، میان درآمد و امکان زندگی است.

پرسش اساسی از همین‌جا آغاز می‌شود: چه کسی هزینه تورم را می‌پردازد و چه کسی قدرت دارد این هزینه را به دیگری منتقل کند؟ مالک می‌تواند اجاره را افزایش دهد، فروشنده می‌تواند قیمت کالا را تغییر دهد و صاحب سرمایه می‌تواند دارایی خود را به زمین، مسکن، ارز یا دیگر اشکال ثروت منتقل کند. اما کارگری که دارایی اصلی‌اش نیروی کار اوست، نمی‌تواند هم‌زمان با افزایش قیمت نان، مسکن، دارو و انرژی، قیمت نیروی کار خود را تعیین کند.

در این نقطه، تورم دیگر صرفاً مسئله‌ای پولی

از تجربه شخصی تا قدرت جمعی

آگاهی طبقاتی از جایی آغاز می‌شود که تجربه‌های ظاهراً شخصی به یکدیگر متصل شوند. یک کارگر نمی‌تواند اجاره‌اش را بپردازد، دیگری درمانش را عقب انداخته، سومی وارد بازار کار بی‌ثبات شده و چهارمی از خوراک خانواده کم کرده است. تا زمانی که این تجربه‌ها جدا از یکدیگر دیده شوند، می‌توان هرکدام را مشکلی شخصی نامید. اما هنگامی که میلیون‌ها مزدبگیر به شکل‌های مختلف زیر فشاری مشترک قرار دارند، دیگر نمی‌توان مسئله را به مدیریت مالی خانواده یا انتخاب فردی تقلیل داد.

در اینجا پرسش تغییر می‌کند. دیگر پرسش این نیست که: چرا من نمی‌توانم با حقوقم زندگی کنم؟ پرسش این است: چرا مزد حاصل از کار نمی‌تواند هزینه یک زندگی شایسته را تأمین کند؟ فاصله میان این دو پرسش، فاصله میان شرم فردی و آگاهی طبقاتی است. با این تغییر نگاه، مسکن، درمان، امنیت شغلی، بازنشستگی و دستمزد کافی دیگر لطف، صدقه یا امتیاز نیستند؛ حق‌اند.

اما آگاهی به‌تنهایی قدرت نمی‌سازد. کارگران می‌توانند اکثریت بزرگی از جامعه باشند و همچنان از قدرتی متناسب با وزن اجتماعی خود محروم بمانند. تعداد زمانی به قدرت تبدیل می‌شود که سازمان پیدا کند. کارگر منفرد در بازار کار در موقعیتی نابرابر قرار دارد؛ اگر شرایط را نپذیرد، نیاز اقتصادی ممکن است فرد دیگری را به پذیرش همان شرایط وادار کند. پراکندگی طبقه کارگر، آن را در برابر خودش قرار می‌دهد؛ تشکل می‌تواند این رابطه را تغییر دهد.

آنچه یک فرد به‌تنهایی قادر به تحمیل آن نیست، هزاران نفر می‌توانند به مطالبه‌ای اجتماعی تبدیل کنند: دستمزد متناسب با هزینه واقعی زندگی، امنیت شغلی، بیمه، محیط کار ایمن، حق اعتراض و اعتصاب، چانه‌زنی جمعی و بازنشستگی شایسته. اهمیت تشکل اما به دستمزد و شرایط کار محدود نمی‌شود. مبارزه جمعی، مدرسه شناخت قدرت خویش است. کارگر در تجربه سازمان‌یابی، تصمیم‌گیری مشترک، اعتصاب، همبستگی و دفاع جمعی از مطالبات خود درمی‌یابد که نیروی او فقط در بازوانی نیست که تولید می‌کنند؛ در توان جمعی او برای متوقف کردن، تصمیم گرفتن، سازمان دادن و تغییر دادن نیز هست.

هر تجربه همبستگی می‌تواند اعتمادبه‌نفس جمعی را افزایش دهد و به طبقه کارگر امکان دهد خود را نه صرفاً مطالبه‌گر سهمی بیشتر در نظم موجود، بلکه نیرویی قادر به تغییر مناسباتی ببیند که نابرابری را بازتولید

تغذیه فرزندان را حذف کند، در واقع امکان‌های نسل بعد را قربانی بقای امروز می‌کند. مهاجرت متخصصان و نیروهای ماهر و حرکت نیروی کار آزموده از فعالیت‌های مولد به سوی مشاغل بی‌ثبات و کم‌بازده نیز بخشی از همین فرسایش سرمایه انسانی و اجتماعی است.

در اینجا تناقض طبقاتی عریان می‌شود. همان طبقه کارگری که زیر بار هزینه زندگی خم شده، تولیدکننده ثروت جامعه است. کارگر ساختمان برج‌ها را بالا می‌برد؛ کارگر کارخانه کالا تولید می‌کند؛ راننده انسان و کالا را جابه‌جا می‌کند؛ پرستار از بیمار مراقبت می‌کند و کارگر خدماتی شهر را قابل زیستن نگه می‌دارد. معدن، کارخانه، بیمارستان، جاده، فروشگاه، انبار، حمل‌ونقل و ساختمان، بدون کارگر از حرکت می‌ایستند.

اما همان انسانی که شهر را می‌سازد، ممکن است دیگر توان زندگی در آن را نداشته باشد. زمین و مسکن گران‌تر می‌شوند، اجاره افزایش می‌یابد و دارایی صاحبان سرمایه ارزش بیشتری پیدا می‌کند؛ در حالی که مزد کارگر باید پیوسته برای رسیدن به قیمت‌ها بدود و اغلب عقب می‌ماند.

خانه می‌سازد، اما صاحب خانه شدن برایش از سطح آرزو هم حذف شده؛ مواد غذایی تولید و جابه‌جا می‌کند، اما سفره خودش کوچک‌تر می‌شود؛ شهر را روشن نگه می‌دارد، اما زندگی خودش زیر فشار قبض و اجاره تاریک‌تر می‌شود.

تورم برای همه افزایش قیمت می‌آورد، اما همه ابزار یکسانی برای دفاع از خود ندارند. کسی که مالک دارایی، سرمایه و ابزار قیمت‌گذاری است، با کسی که درآمد اصلی‌اش مزد ثابت است در موقعیتی یکسان قرار ندارد. تورم تجربه‌ای عمومی است، اما توزیع زیان آن طبقاتی است.

در برابر کاهش قدرت خرید، نخستین واکنش کارگر اغلب فردی است: اضافه‌کاری، شغل دوم، رانندگی در بسترهای اینترنتی، دست‌فروشی، حذف تفریح، کاهش مصرف، عقب انداختن درمان و کم کردن خواب. این راه‌ها شاید برای مدتی شکاف دخل و خرج را کمتر کنند، اما مسابقه خط پایان ندارد. اگر هزینه زندگی سریع‌تر از درآمد حرکت کند، خط پایان نیز هم‌زمان با دونده جلو می‌رود.

کارگر برای حفظ سطح زندگی دیروز، امروز باید ساعات بیشتری از عمر خود را بفروشد. بنابراین تورم فقط پول را نمی‌گیرد؛ زمان زندگی را نیز تصاحب می‌کند: زمان استراحت، خانواده، آموزش، دوستی، عشق و مشارکت اجتماعی. آنچه در زبان اقتصادی گاه سازگاری خانوار با شرایط خوانده می‌شود، از منظر طبقه کارگر می‌تواند چیزی جز استهلاک تدریجی انسان نباشد. مسئله‌ای ساختاری با صرفه‌جویی فردی یا داشتن دو و سه شغل حل نمی‌شود.

بهد درمان شود، معاینه می‌تواند عقب بیفتد و دارو شاید چند روز دیرتر خریداری شود. بیماری در اینجا دیگر فقط مسئله‌ای پزشکی نیست؛ به تصمیمی اقتصادی تبدیل می‌شود. کارگر هزینه تورم را فقط با جیبش نمی‌پردازد؛ با بدن و زمان زندگی‌اش نیز می‌پردازد: خواب کمتر، اضافه‌کاری بیشتر، غذای نامرغوب‌تر، درمان عقب‌افتاده و اضطراب دائمی. خانواده ناچار می‌شود میان اجاره و درمان، غذای بهتر و قبض، لباس کودک و دارو انتخاب کند. اینها انتخاب میان ضروری و غیرضروری نیستند؛ انتخاب میان چند ضرورت‌اند. فقر، پیش از آنکه همه‌چیز را از انسان بگیرد، حق انتخاب را از او می‌گیرد.

فرسایش زندگی؛ از سفره تا آینده

این فشار درون طبقه کارگر نیز به‌طور برابر توزیع نمی‌شود. زنان کارگر از یک سو در بازار کار رسمی و غیررسمی با تبعیض دستمزدی، قراردادهای بی‌ثبات‌تر و امنیت شغلی کمتر روبه‌رو هستند و از سوی دیگر، بخش بزرگی از کار خانگی و مدیریت سفره‌ای که هر روز کوچک‌تر می‌شود بر دوش آنان قرار می‌گیرد. کاستن از هزینه‌ها، جایگزین کردن غذای ارزان‌تر، مراقبت از اعضای خانواده و مدیریت بحران‌های خرد معیشتی، همگی شکل‌هایی از کاری هستند که فشار تورم آن را سنگین‌تر می‌کند. تورم نه‌تنها مزد زن کارگر را فرسوده می‌کند، بلکه حجم کار بی‌مزد او را نیز افزایش می‌دهد.

یکی از بی‌رحمانه‌ترین پیامدهای این وضعیت آن است که مسئله‌ای اجتماعی، در ذهن قربانی خود به شکست شخصی تبدیل می‌شود. کارگر هر روز کار می‌کند؛ گاهی دو شیفت، گاهی با شغل دوم و گاهی بیش از آنچه جسمش تحمل می‌کند، اما باز هم دخل و خرج به هم نمی‌رسد. آن‌گاه پرسش به جای ساختار، متوجه خود انسان می‌شود: شاید باید بیشتر کار می‌کردم؛ شاید نباید این را می‌خریدم؛ شاید نتوانسته‌ام خانواده‌ام را درست اداره کنم. درست در همین نقطه، فقر اقتصادی به شرم اجتماعی تبدیل می‌شود.

پدري که توان خرید چیزی را ندارد، می‌گوید نمی‌خواهم. مادری که درمانش را عقب می‌اندازد، می‌گوید چیز مهمی نیست. چون امکان تأمینش وجود ندارد، انکار می‌شود. اما تورم طولانی فقط سفره را کوچک نمی‌کند؛ می‌تواند بنیان زندگی اجتماعی را نیز فرسوده سازد. اضطراب دائمی نان و اجاره، بدهی، اضافه‌کاری، بیکاری و ناامنی شغلی می‌توانند به تنش‌های مداوم، فرسایش روابط و در مواردی از هم‌گسیختگی خانواده بینجامند.

انسان ممکن است همراه با قدرت خریدش، موقعیت اجتماعی خود را نیز از دست بدهد. کسی که زمانی قادر بود خانه‌ای مستقل داشته باشد، هزینه تحصیل فرزندش را بپردازد، از والدین سالخورده حمایت کند یا در زندگی اجتماعی حضور داشته باشد، ممکن است گام‌به‌گام از همه این عرصه‌ها عقب رانده شود. فقر در اینجا فقط خالی شدن جیب نیست؛ کوچک شدن قلمرو زندگی انسان است.

ویرانی به امروز محدود نمی‌ماند؛ تورم آینده را نیز پیش‌خور می‌کند. وقتی خانواده کارگری ناچار می‌شود هزینه آموزش، کتاب، مهارت‌آموزی و

علیه خشونت، علیه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، برای رهایی زنان در ایران



و چه شرایط اقتصادی‌ای زن را از امکان ترک رابطه‌ای خشونت‌آمیز محروم می‌سازد. اگر زن برای ادامه زندگی خود به درآمد مرد، خانه مشترک، خانواده و شبکه‌ای از روابط وابسته باشد و دولت نیز به جای تأمین امنیت و استقلال اجتماعی او، خانواده را واحد اصلی بازتولید زندگی قرار دهد، خشونت دیگر صرفاً یک کنش فردی نیست؛ در ساختار اجتماعی ریشه دارد.

آمارهای موجود درباره قتل و خشونت علیه زنان در ایران نیز تنها بخش کوچکی از واقعیت را نشان می‌دهند. نبود یک نظام جامع و شفاف برای ثبت و انتشار داده‌های مربوط به خشونت جنسیتی، خود بخشی از مسئله است. بسیاری از موارد خشونت در فضای خصوصی خانواده باقی می‌مانند. و هرگز به نهادهای رسمی گزارش نمی‌شوند. در مواردی نیز قتل زنان با عنوان‌هایی چون اختلاف خانوادگی، نزاع یا مسائل ناموسی ثبت می‌شود و ماهیت جنسیتی آن پنهان می‌ماند. بنابراین هر آماري که از قتل زنان، خشونت خانگی یا خشونت جنسیتی ارائه می‌شود، باید با این محدودیت اساسی خوانده شود: آنچه ثبت شده، الزاماً برابر با آنچه رخ داده نیست.

قتل‌های ناموسی نمونه آشکاری از پیوند میان مالکیت، پدرسالاری و قدرت اجتماعی است. در این منطق، زن نه به عنوان انسانی مستقل، بلکه به عنوان حامل «آبرو» خانواده و موضوع کنترل مردانه تعریف می‌شود. انتخاب شریک زندگی، نوع پوشش، رفت‌وآمد، روابط اجتماعی و حتی تصمیم درباره

خشونت علیه زنان در ایران نه مجموعه‌ای از رفتارهای فردی و پراکنده، بلکه یکی از اشکال پایدار مناسباتی اجتماعی است که در آن زن، بدن او، نیروی کار او و زندگی خصوصی‌اش در شبکه‌ای از مالکیت، اقتدار، قانون و نابرابری طبقاتی قرار گرفته است. زن در این مناسبات هم‌زمان در خانواده، در محیط کار، در خیابان و در برابر دستگاه دولتی با اشکال متفاوتی از فرودستی مواجه است. از خشونت خانگی و قتل‌های موسوم به ناموسی گرفته تا دستمزد نابرابر، ناامنی شغلی، کار خانگی بدون مزد، ازدواج اجباری، محدودیت بر پوشش و بدن و محرومیت از دسترسی برابر به امکانات اجتماعی، همه را نمی‌توان به یک علت واحد فروکاست. اما این اشکال متفاوت، در یک نقطه به هم می‌رسند: در جامعه‌ای که روابط انسانی زیر سلطه مالکیت، استثمار و قدرت سیاسی سازمان یافته است، فرودستی زنان نیز به بخشی از ساختار اجتماعی بدل می‌شود.

در چنین شرایطی، سخن گفتن از خشونت علیه زنان بدون سخن گفتن از مناسبات اقتصادی و اجتماعی‌ای که امکان استمرار آن را فراهم می‌کنند، به سطح توصیف پدیده محدود می‌شود. مسئله فقط این نیست که مردی زنی را کتک می‌زند یا زنی به دست همسر، پدر یا برادرش کشته می‌شود. مسئله این است که چه مناسباتی به یک انسان اجازه می‌دهد انسان دیگری را متعلق به خود بداند؛ چه نظمی چنین تصویری از مالکیت را در خانواده بازتولید می‌کند؛ چه قانونی از آن حمایت می‌کند یا در برابر آن سکوت می‌کند؛

می‌کنند. از این منظر، مبارزه برای دستمزد، امنیت شغلی و حق تشکل فقط مبارزه برای امروز نیست. سازمان‌یابی و عمل جمعی، تجربه مشارکت، تصمیم‌گیری و خودسازمان‌یابی را می‌آفرینند و می‌توانند زمینه‌ای برای دگرگونی بنیادی جامعه و انقلاب اجتماعی طبقه کارگر باشند.

همبستگی در این معنا صرفاً فضیلتی اخلاقی نیست؛ رابطه‌ای از قدرت است. دست‌های پراکنده تولید می‌کنند، اما دست‌های به هم پیوسته می‌توانند درباره شرایط تولید و سهم خود از حاصل آن نیز سخن بگویند و مبارزه کنند. در همین نقطه، کارگر از موضوع سیاست اقتصادی به فاعل سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود.

وقتی کارگر درمی‌یابد که مشکل او صرفاً کم آوردن پول در پایان ماه نیست و می‌بیند همکار، همسایه، بازنشسته، معلم، پرستار، راننده و دیگر مزدبگیران نیز به شکل‌های مختلف زیر همان فشار قرار دارند، شرم فردی می‌تواند جای خود را به آگاهی جمعی طبقاتی بدهد. از همین‌جا عزم قدرت‌گیری پدیدار می‌شود.

مسئله فقط این نیست که دستمزد امسال چند درصد افزایش یابد. پرسش بنیادی‌تر این است: **چه کسی ثروت را تولید می‌کند؟ چه کسی درباره توزیع آن تصمیم می‌گیرد؟ و چه کسی هزینه بحران را می‌پردازد؟**

کارگر تنها ناچار است خود را با قیمت‌های تازه تطبیق دهد؛ اما طبقه کارگری که آگاه، متشکل و متکی به قدرت جمعی خود است، می‌تواند برای تغییر شرایطی مبارزه کند که فقر و نابرابری را بازتولید می‌کنند.

برای طبقه کارگر، تورم در نهایت فقط مسئله قیمت نیست؛ مسئله سهم، کرامت، سازمان‌یابی و پیش از همه، **مسئله قدرت است.**

وقتی مزد از هزینه زندگی عقب می‌ماند، مسئله فقط کوچک شدن سفره نیست. زمان زندگی، سلامت، آموزش، امنیت و امکان ساختن آینده نیز تحت فشار قرار می‌گیرند. و هنگامی که تجربه‌های پراکنده به آگاهی مشترک تبدیل شوند، پرسش از: چگونه دوام بیاوریم؟ می‌تواند جای خود را به پرسش بزرگ‌تری بدهد: **چگونه شرایطی را که این فرسایش را تولید می‌کند تغییر دهیم؟** این نقطه، مرز میان تحمل فردی و قدرت جمعی است.

جلیل رضایی
پاییز ۱۴۰۵

تحقیر، اضافه کاری اجباری و ناامنی محیط کار نیز می توانند بخشی از تجربه آنان باشند. در چنین شرایطی، بدن زن هم در خانواده و هم در بازار کار در معرض اشکال متفاوتی از کنترل قرار می گیرد.

اما این بدان معنا نیست که خشونت جنسیتی را می توان صرفاً به استثمار سرمایه دارانه تقلیل داد. مردسالاری و سرمایه داری رابطه ای پیچیده دارند. سرمایه داری می تواند مناسبات پدرسالارانه را جذب و بازتولید کند، اما ستم جنسیتی سابقه ای طولانی تر از شکل معاصر سرمایه داری دارد و در اشکال مختلف جوامع طبقاتی وجود داشته است. وظیفه تحلیل مارکسیستی آن نیست که یکی از این دو را حذف کند، بلکه باید نشان دهد چگونه مناسبات جنسیتی و طبقاتی در شرایط مشخص تاریخی درهم تنیده می شوند و چگونه هرکدام می توانند دیگری را تقویت کنند.

در ایران، دولت در این میان نه نیرویی بی طرف میان زن و مرد، بلکه یکی از ارکان اصلی سازمان دهی روابط اجتماعی است. قانون درباره ازدواج، طلاق، حضانت، ارث، پوشش، اشتغال و بسیاری از عرصه های زندگی زنان مداخله می کند. هنگامی که قانون حقوق و اختیار زن را به اقتدار مرد در خانواده پیوند می زند یا کنترل دولتی بر بدن و پوشش زنان اعمال می کند، مسئله دیگر صرفاً «فرهنگ» یا «رفتار اجتماعی» نیست. دولت به صورت مستقیم در تولید و تثبیت مناسبات جنسیتی دخالت دارد.

کنترل بر بدن زنان یکی از بنیادی ترین اشکال این سلطه است. حجاب اجباری تنها یک دستور درباره لباس نیست؛ بخشی از سیاستی است که دولت از طریق آن می کوشد درباره بدن، حضور اجتماعی و رفتار زنان تصمیم بگیرد. در مقابل، اجبار به بی حجابی یا هر شکل دیگری از تحمیل دولتی بر بدن نیز همان اصل را بازتولید می کند: بدن انسان موضوع تصمیم قدرت سیاسی است. رهایی زنان مستلزم آن است که زن مالک بدن و زندگی خویش باشد و هیچ دولت، خانواده، شوهر یا نهاد مذهبی حق تعیین سرنوشت او را نداشته باشد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» این مسئله را به شکلی تاریخی به سطح جامعه آورد. اهمیت این جنبش فقط در اعتراض به یک قتل دولتی یا مخالفت با حجاب اجباری خلاصه نمی شود. این جنبش نظم موجود را در یکی از بنیادی ترین عرصه های به چالش کشید: حق دولت برای کنترل بدن و زندگی انسان ها. میلیون ها زن و مرد، کارگر

اقتصادی افراد بیشتر می شود و امکان خروج از روابط خشونت آمیز کاهش می یابد. زن ممکن است شاغل باشد، اما دستمزد پایین، قرارداد موقت، بیکاری، هزینه بالای مسکن و نبود خدمات عمومی کافی، استقلال اقتصادی واقعی او را محدود کند. حتی زنی که تصمیم به ترک یک رابطه خشونت آمیز گرفته است، اگر امکان تأمین مسکن، مراقبت از فرزندان و درآمد پایدار نداشته باشد، ممکن است ناچار به بازگشت شود.

بحران مسکن در این میان اهمیت ویژه ای دارد. داشتن سرپناه مستقل یکی از پیش شرط های واقعی رهایی از خشونت خانگی است. هنگامی که اجاره بها و هزینه مسکن بخش بزرگی از درآمد خانوار را می بلعد، یا زنان ناچارند به خانواده خود بازگردند، امکان فرار از خشونت کاهش می یابد. تجربه بحران های اقتصادی در کشورهای مختلف نیز نشان داده است که از دست رفتن خانه، بدهی و فشار اقتصادی می تواند هم وابستگی زنان را افزایش دهد و هم زمینه های بروز خشونت در روابط خانوادگی را تشدید کند. بنابراین مبارزه با خشونت بدون مبارزه برای حق مسکن، خدمات اجتماعی و استقلال اقتصادی، در بهترین حالت نیمی از مسئله را می بیند. این وضعیت در مورد زنان کارگر و زنان فرو دست جامعه شدت بیشتری دارد. زن طبقه مرفه، هرچند از تبعیض جنسیتی مصون نیست، در بسیاری از موارد از امکاناتی برخوردار است که زن کارگر یا زن فقیر به آن دسترسی ندارد: امکان اجاره یا خرید مسکن مستقل، دسترسی به خدمات حقوقی و درمانی، امکان استخدام وکیل، امکان مراقبت خصوصی از کودک یا امکان فاصله گرفتن از محیط خشونت آمیز. اما برای زن کارگر، مهاجر، حاشیه نشین یا زن سرپرست خانوار، خروج از رابطه خشونت آمیز می تواند به معنای از دست دادن خانه، درآمد، امنیت فرزندان و حتی امکان ادامه زندگی باشد. از همین رو، «انتخاب» در جامعه طبقاتی مفهومی انتزاعی است اگر شرایط مادی انتخاب را نادیده بگیریم.

سرمایه داری همچنین زنان را به نیروی کاری ارزان و انعطاف پذیر تبدیل می کند. زنان در بخش هایی از اقتصاد که دستمزد پایین، قراردادهای موقت و نظارت ضعیف وجود دارد، سهم بالایی دارند. در بسیاری از مناطق ویژه اقتصادی و تولید صادراتی در جهان، زنان به دلیل دستمزد پایین تر و موقعیت ضعیف تر در بازار کار به نیروی کار مطلوب سرمایه تبدیل شده اند. این وضعیت فقط به استثمار اقتصادی محدود نمی شود؛ آزار جنسی،

ادامه یا پایان یک رابطه می تواند به موضوع اعمال قدرت خانواده تبدیل شود. در شدیدترین شکل، همین منطق به قتل می انجامد. اما قتل ناموسی را نباید صرفاً محصول «فرهنگ سنتی» دانست و با این توضیح مسئله را خاتمه داد. سنت ها در خلأ اجتماعی وجود ندارند؛ آن ها در شرایط مادی معین بازتولید می شوند و در پیوند با مناسبات اقتصادی و قدرت سیاسی می توانند اشکال تازه ای پیدا کنند.

پدرسالاری نیز یک بقایای ساده و جدا افتاده از گذشته نیست که با مدرن شدن اقتصاد خودبه خود از میان برود. سرمایه داری در دوره های مختلف، اشکال موجود سلطه جنسیتی را در خدمت بازتولید نیروی کار و نظم اجتماعی به کار گرفته و در مواردی حتی مناسبات تازه ای برای بازتولید آن ایجاد کرده است. خانواده، در کنار نقش عاطفی و اجتماعی خود، یکی از مهم ترین محل های بازتولید نیروی کار است. کارهایی که برای بقای روزمره انسان ضروری اند - تهیه غذا، نظافت، مراقبت از کودکان، مراقبت از سالمندان و بیماران و بازسازی توان جسمی و روانی نیروی کار - بخش بزرگی از خود را در قالب کار خانگی بدون مزد نشان می دهند. این کار عمدتاً بر دوش زنان قرار گرفته است، بی آنکه در حساب رسمی تولید اجتماعی ارزش آن به رسمیت شناخته شود.

به این معنا، کار خانگی یک فعالیت حاشیه ای یا مسئله ای خصوصی نیست. تولید سرمایه دارانه برای ادامه خود به انسان هایی نیاز دارد که بتوانند هر روز دوباره به عنوان نیروی کار وارد فرآیند تولید شوند. بخشی از هزینه و کار لازم برای این بازتولید به خانواده منتقل می شود و در درون خانواده عمدتاً توسط زنان انجام می گیرد. به همین دلیل، رابطه میان تولید و بازتولید اجتماعی برای فهم مسئله زنان اساسی است.

وقتی خدمات عمومی کاهش می یابد، آموزش و بهداشت خصوصی تر و گران تر می شود، مسکن به کالایی سودآورتر بدل می گردد و دستمزدها از هزینه واقعی زندگی عقب می مانند، فشار بازتولید زندگی بیش از پیش به خانواده منتقل می شود و در درون خانواده نیز سهم اصلی این بار بر دوش زنان قرار می گیرد.

بحران های اقتصادی این وضعیت را تشدید می کنند. تورم، بیکاری، سقوط قدرت خرید، بدهی و ناامنی شغلی فقط شاخص های اقتصادی نیستند؛ مستقیماً بر مناسبات درون خانواده اثر می گذارند. هرچه دسترسی به منابع مادی محدودتر شود، وابستگی

و پراکنده نیستند. این‌ها حلقه‌هایی از یک مبارزه واحد برای اجتماعی کردن هزینه‌های زندگی و خارج کردن نیازهای اساسی انسان از منطق سود و مالکیت خصوصی‌اند.

هم‌زمان باید در برابر هر نوع خشونت علیه زنان ایستاد، چه خشونتی که در خانه و به نام سنت اعمال می‌شود و چه خشونتی که در محیط کار، خیابان، زندان یا به وسیله نهادهای دولتی اعمال می‌شود. مبارزه با خشونت نمی‌تواند گزینشی باشد. نمی‌توان خشونت خانگی را محکوم کرد و خشونت دولتی علیه زنان را نادیده گرفت؛ همان‌گونه که نمی‌توان از سرکوب دولتی سخن گفت اما خشونتی را که در خانواده علیه زنان اعمال می‌شود صرفاً «مسئله خصوصی» دانست. هر دو باید در جایگاه اجتماعی واقعی خود فهمیده شوند. رهایی زنان از دل صدور فرمانی از بالا به وجود نمی‌آید. این رهایی در جریان مبارزه اجتماعی و سازمان‌یابی خود زنان و طبقه کارگر ساخته می‌شود. زنان باید نه موضوع حمایت، بلکه نیروی فعال مبارزه باشند؛ در محل کار، محله، دانشگاه، مدرسه، خانه و هر عرصه‌ای که زندگی اجتماعی در آن جریان دارد. تشکیل‌یابی مستقل زنان و پیوند آن با مبارزات کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی می‌تواند نیرویی بسازد که هم علیه اشکال روزمره ستم مقاومت کند و هم مناسباتی را که این ستم را بازتولید می‌کنند به چالش بکشد.

مسئله در نهایت فقط پایان دادن به خشونت علیه زنان نیست. مسئله پایان دادن به اجتماعی است که در آن خشونت، استثمار و سلطه به ابزارهای عادی سازمان‌دهی زندگی تبدیل شده‌اند. زنی که مجبور است برای زنده ماندن نیروی کار خود را بفروشد، در خانه کار رایگان انجام دهد، از بدن خود در برابر کنترل دولت دفاع کند و هم‌زمان در برابر خشونت خانوادگی یا اقتصادی بی‌پناه بماند، با یک «مشکل فرهنگی» روبه‌رو نیست؛ او در مرکز یک تضاد اجتماعی قرار دارد.

بنابراین رهایی زنان را نمی‌توان به اصلاح رابطه میان زنان و مردان در چهارچوب نظم موجود محدود کرد. مسئله تغییر خود آن نظامی است که روابط انسانی را بر اساس مالکیت، قدرت و استثمار تنظیم می‌کند. علیه خشونت باید ایستاد، اما باید ریشه‌های مادی آن را نیز هدف گرفت؛ علیه پدرسالاری باید مبارزه کرد، اما باید پیوند آن با مناسبات طبقاتی و بازتولید اجتماعی را شناخت؛ علیه دولت سرکوبگر باید مقاومت کرد، اما باید نشان داد که آزادی واقعی بدون دگرگونی مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست‌یافتنی نیست.

رهایی زنان بخشی از رهایی کل جامعه

خود چیزی درباره موقعیت میلیون‌ها زن کارگر، پرستار، معلم، کارمند، کارگر خانگی یا زن بیکار نمی‌گوید. مسئله اساسی این است که چه کسی مالک منابع اجتماعی است و چه کسانی قدرت تصمیم‌گیری درباره تولید و بازتولید زندگی را در اختیار دارند.

همچنین نباید از «مردان» به عنوان یک طبقه واحد سخن گفت. مرد سرمایه‌دار و مرد کارگر در مناسبات اجتماعی موقعیت یکسانی ندارند، همان‌گونه که زنان طبقات مختلف نیز موقعیت یکسانی ندارند. یک زن سرمایه‌دار ممکن است از نیروی کار زنان دیگر برای مراقبت از کودکان، سالمندان و امور خانه استفاده کند، در حالی که یک زن کارگر هم‌زمان باید نیروی کار خود را بفروشد و کار بازتولیدی خانه را نیز انجام دهد. بنابراین مبارزه علیه پدرسالاری اگر از تحلیل طبقاتی جدا شود، می‌تواند به دشمنی انتزاعی میان زن و مرد فروکاسته شود و تضادهای واقعی جامعه را پنهان کند.

اما تحلیل طبقاتی نیز نباید بهانه‌ای برای به حاشیه راندن مسئله زنان باشد. این خطا که مبارزه زنان را به «مسئله‌ای فرعی» در برابر مبارزه طبقاتی تقلیل دهد، عملاً یکی از اشکال بازتولید همان مناسباتی است که باید علیه آن مبارزه کرد. طبقه کارگر خود از زنان تشکیل شده است و بخش بزرگی از نیروی کار اجتماعی را زنان تشکیل می‌دهند. هر مبارزه طبقاتی که کار خانگی، خشونت جنسیتی، تبعیض شغلی و کنترل بر بدن زنان را نادیده بگیرد، تصویری ناقص از خود طبقه ارائه می‌دهد.

رهایی زنان بنابراین نه با جایگزین کردن یک زن به جای یک مرد در رأس قدرت، بلکه با تغییر مناسباتی ممکن است که امکان سلطه انسان بر انسان را بازتولید می‌کنند. هدف، فقط برابر شدن زنان با مردان در بازار کار سرمایه‌داری نیست؛ هدف باید دگرگون کردن شرایطی باشد که در آن زندگی انسان تابع سود، مالکیت و قدرت سیاسی است. برابری حقوقی بدون برابری مادی، در جامعه‌ای عمیقاً نابرابر، به برابری صوری محدود می‌شود.

از این منظر، مبارزه برای رهایی زنان بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای دگرگونی انقلابی جامعه است. لغو همه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، پایان دادن به حجاب اجباری و هرگونه کنترل دولتی بر بدن، تضمین آزادی کامل ازدواج و جدایی، برابری کامل حقوقی، دستمزد برابر برای کار برابر، امنیت شغلی، حق تشکیل‌یابی مستقل، تأمین مسکن، خدمات عمومی رایگان و باکیفیت، مهدکودک و مراکز مراقبت اجتماعی همگانی، حمایت اجتماعی از زنان قربانی خشونت و ایجاد سازوکارهای عمومی برای مقابله با خشونت، مطالباتی منفرد

و دانشجوی، جوان و پیر، در شهرهای مختلف به خیابان آمدند و نشان دادند که مسئله زنان از محدوده «حقوق زنان» به معنای محدود کلمه فراتر رفته و به مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است. با این حال، برای نیروهای انقلابی کافی نیست که از این جنبش به عنوان یک خاطره تاریخی تجلیل کنند. مسئله تعیین مضمون اجتماعی رهایی است. اگر رهایی زنان تنها به لغو یک قانون تبعیض‌آمیز یا تغییر در ترکیب قدرت سیاسی محدود شود، پایه‌های مادی فرودستی همچنان باقی خواهند ماند. زنی که از حجاب اجباری رها شده اما برای تأمین زندگی خود به دستمزد ناچیز وابسته است، زنی که حق طلاق دارد اما خانه‌ای برای زندگی ندارد، زنی که قانوناً می‌تواند کار کند اما بخش عمده بار مراقبت و کار خانگی همچنان بر دوش اوست، هنوز با رهایی کامل فاصله دارد.

رهایی زنان بدون دگرگونی مناسبات تولید و بازتولید اجتماعی ممکن نیست. حق کار و دستمزد برابر ضروری است، اما کافی نیست. جامعه باید هزینه و مسئولیت بازتولید زندگی را از دوش خانواده‌های منفرد و به‌ویژه زنان خارج کند. مهدکودک عمومی و رایگان، خدمات درمانی و مراقبتی همگانی، مسکن مناسب و قابل دسترس، حمل‌ونقل عمومی، حمایت اجتماعی از کودکان و سالمندان و تضمین درآمد و اشتغال، نه امتیازهای رفاهی، بلکه اجزای مادی آزادی انسان‌اند. تا زمانی که این نیازها به قدرت خرید افراد و سودآوری بازار وابسته باشند، آزادی رسمی در بسیاری موارد فاقد پشتوانه واقعی خواهد بود.

از همین جاست که مبارزه علیه خشونت علیه زنان با مبارزه طبقاتی پیوند پیدا می‌کند. مبارزه با خشونت خانگی باید با ایجاد مراکز عمومی و امن برای زنان، حمایت اقتصادی از زنان قربانی خشونت، دسترسی رایگان به خدمات درمانی و روانی، حمایت حقوقی مستقل و امکان تأمین مسکن همراه باشد. اما این اقدامات زمانی می‌توانند پایدار شوند که به عنوان بخشی از مسئولیت اجتماعی و حق عمومی سازمان یابند، نه به عنوان پروژه‌های موقت خیریه‌ای یا فعالیت‌هایی وابسته به بودجه‌های ناپایدار.

در برابر این رویکرد، نگاه لیبرالی به مسئله زنان معمولاً بر تغییر قوانین، افزایش حضور زنان در نهادهای قدرت و توانمندسازی فردی متمرکز می‌شود. این مطالبات ممکن است در شرایط مشخص اهمیت داشته باشند، اما اگر از شرایط طبقاتی جدا شوند، قادر به توضیح بخش بزرگی از واقعیت نیستند. حضور یک زن در پارلمان یا مدیریت یک شرکت، به خودی

توان و فرصت بازسازی خود را ندارد؛ در واقع، این کشور از منابع زمین به هزینه نسل‌های آینده یا از سهم کشورهایی مصرف می‌کند که در این مدت کمتر از ظرفیت زمین استفاده کرده‌اند؛ کشورهایی مانند کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا.

در مرکز این بحران زیست‌محیطی، یک واقعیت تلخ نهفته است: زنان بیش از مردان از بحران‌های زیست‌محیطی آسیب می‌بینند. آمار نشان می‌دهد که در جوامع مردسالار و فرهنگ‌های جنسیت‌محور، تعداد زنان آسیب‌دیده و جان‌باخته در بحران‌های زیست‌محیطی، در مقایسه با مردان، بیشتر است.

در این جوامع، زنان اغلب جایگاه اجتماعی فرودست‌تری دارند و از قدرت سیاسی و اقتصادی کمتری نسبت به مردان برخوردارند. در نتیجه، فقیرترند، به اندازه کافی به منابع اقتصادی دسترسی ندارند و از حق مالکیت بر این منابع نیز بی‌بهره‌اند.

زنان باید به امور خانه بپردازند و، به‌ویژه در مناطق روستایی، علاوه بر کار خانگی، در فعالیت‌های کشاورزی و دامداری نیز به‌طور گسترده مشارکت کنند.

تحقیقات مراکز پژوهشی و نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که در بسیاری از مناطق جهان، زنان بیش از مردان از پیامدهای تغییرات اقلیمی آسیب می‌بینند؛ در حالی که سهم آنان در تولید گازهای گلخانه‌ای و ایجاد بحران زیست‌محیطی، به‌مراتب کمتر از مردان است. از جمله دلایل آسیب‌پذیری زنان در برابر بحران‌های زیست‌محیطی، فقر و تأثیر فرهنگ مردسالارانه است.

فقر زنان یکی از علل مهم آسیب‌پذیری آنان در برابر تغییرات اقلیمی و پیامدهای ناشی از آن است.

طبق گزارش سازمان ملل، ۷۰ درصد از جمعیت فقیر جهان را زنان تشکیل می‌دهند؛ موضوعی که ریشه در عوامل سیستمی و تاریخی دارد. بخش عمده این فقر، ساختاری است و، همان‌طور که از نام آن پیداست، ریشه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی جامعه دارد.

زنان، صرف‌نظر از تلاش‌های شخصی خود، به دلیل دسترسی نداشتن به آموزش باکیفیت، شغل مناسب، خدمات بهداشتی، مسکن مناسب و دیگر حقوق اساسی، همچنان از بسیاری از امکانات محروم می‌مانند.

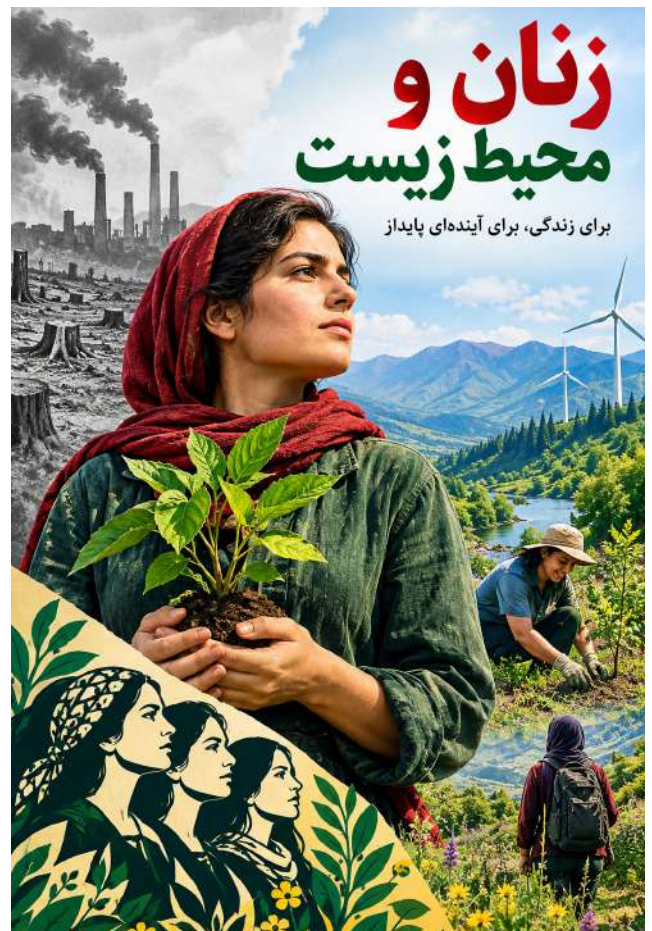
البته شدت و ضعف این فقر در میان زنان اقشار مختلف جامعه متفاوت است. برای مثال، در ایران، این بی‌حقوقی در میان زنان ملل تحت ستم، زنان بلوچ، کرد و عرب، زنان مناطق محروم روستایی و طبقات فرودست جامعه بیشتر دیده می‌شود.

زنان در بسیاری از جوامع، به‌ویژه

است، اما این رهایی تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که خود زنان در ساختن آن نقش تاریخی و مستقل داشته باشند. جامعه‌ای که در آن بدن زن ملک خانواده، شوهر یا دولت نباشد؛ کار خانگی و مراقبتی به کار نامرئی و بی‌ارزش تبدیل نشود؛ مسکن، درمان، آموزش و مراقبت از نیازهای عمومی و حق همگانی باشند؛ کارگر زن و مرد از امنیت و قدرت تشکیل‌یابی برخوردار باشند؛ و تولید اجتماعی نه برای سود اقلیتی مالک، بلکه برای تأمین نیازهای انسان سازمان‌یابد، تنها افقی است که می‌تواند معنای واقعی آزادی و برابری را تحقق بخشد.

مبارزه برای رهایی زنان، در چنین چشم‌اندازی، مبارزه‌ای برای اصلاح حاشیه‌های نظم موجود نیست. مبارزه‌ای علیه خودِ مناسباتی است که سلطه را بازتولید می‌کنند. از این رو، مبارزه علیه خشونت علیه زنان باید به مبارزه علیه مالکیت، استثمار، پدرسالاری و دولت سرکوبگر پیوند بخورد. رهایی زن نه در انتظار لطف قانون است و نه در وعده اصلاحات تدریجی؛ در قدرت سازمان‌یافته زنانی است که نمی‌خواهند دیگر موضوع مالکیت، کنترل و خشونت باشند و در پیوند با طبقه کارگر و دیگر نیروهای ستمدیده، برای دگرگون کردن مناسبات اجتماعی مبارزه می‌کنند. چنین رهایی‌ای نه امتیازی برای زنان، بلکه بخشی از پروژه رهایی انسان از جامعه طبقاتی و مناسبات سلطه است.

شیوا سبحانی



نداشته باشد. برای مثال، ۲۴ ژوئیه ۲۰۲۵ در آلمان «روز اضافه‌برداشت از زمین» (Erdüberlas-tungstag) بود. این بدان معناست که آلمان در مدت حدود هفت ماه، یعنی از ژانویه تا ۲۴ ژوئیه، آن‌قدر از منابع زمین مصرف کرده است که باید برای کل سال مصرف می‌کرد. پس از آن، یعنی از ۲۵ ژوئیه تا ۳۱ دسامبر، مصرف آلمان از ظرفیت زیستی زمین فراتر می‌رود.

به بیان دیگر، سبک زندگی و میزان مصرف در آلمان از «ظرفیت زیستی زمین» فراتر رفته است؛ یعنی کل منابع طبیعی مورد نیاز این کشور برای تأمین نیازهای مصرفی یک سال، مانند آب، هوا، تولیدات گیاهی و حیوانی، مواد معدنی، حمل‌ونقل، مصرف چوب و تولید زباله، به جای یک سال، تنها در هفت ماه مصرف شده است. بنابراین، در پنج ماه باقی‌مانده، مصرف آلمان همچنان فراتر از ظرفیت زیستی زمین خواهد بود.

حال این سؤال پیش می‌آید که آلمان پنج ماه باقی‌مانده سال را از چه منبعی مصرف خواهد کرد؟

در حال حاضر، یک کره زمین برای تأمین نیازهای مصرفی آلمان کافی نیست و این کشور به حدود ۲/۹ کره زمین نیاز دارد. آلمان از طبیعت و زمینی مصرف می‌کند که دیگر

امروز هم علم به ما هشدار می‌دهد و هم خود شاهد نابودی جنگل‌ها، خشکسالی، زلزله، آلودگی هوا، بارش‌های سیل‌آسا، طوفان‌های شدید، افزایش دمای زمین و در پی آن، ذوب شدن یخ‌های مناطق قطبی، بالا آمدن سطح آب دریاها، خطر ناپدید شدن بسیاری از جزایر و آوارگی ساکنان این مناطق هستیم. در عین حال، کمبود آب آشامیدنی در بسیاری از نقاط جهان نشان می‌دهد که کره زمین تا حد زیادی تعادل خود را از دست داده است و شاید دیگر امکان بازگشت به شرایط پیشین وجود

اروپا که زنان با مبارزات خود تا حدودی موفق به ایجاد تغییر شده‌اند، زنان در سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری و اطلاع‌رسانی جایگاه پایین‌تری دارند.

به همین دلیل، توانایی آنان برای تدارک و آمادگی جهت فرار در زمان بحران‌ها کمتر است.

زنان در مناطق روستایی در فعالیت‌های کشاورزی و دامداری نیز مشارکت دارند و بیشتر تلاش می‌کنند مصرف سموم و کودهای شیمیایی و همچنین استفاده از آنتی‌بیوتیک برای حیوانات را کاهش دهند. آنان همچنین در تولید کود گیاهی نقش مؤثری دارند.

از آنجا که زنان در بیشتر نقاط جهان مسئولیت‌های سنتی را بر عهده دارند، در شرایط بحرانی، مانند زلزله، سیل و طوفان، وظیفه خود می‌دانند که ابتدا به نجات دیگران بپردازند و در آخر به فکر نجات خود باشند. این امر سبب می‌شود برای نجات جان خود فرصت کافی نداشته باشند.

حتی در چنین شرایطی، زنان فقیر روستایی ترجیح می‌دهند تا حد امکان دارایی ناچیز خود، یعنی گاو و گوسفندان، را به جای امن منتقل کنند.

علاوه بر این، موانع فرهنگی، سنتی و جنسیتی مانع از نجات زنان توسط مردان غریبه می‌شود. زنان از آموزش بسیاری از مهارت‌ها، مانند بالا رفتن از درخت و دیوار، و برخی رشته‌های ورزشی مانند شنا و دوچرخه‌سواری، که مردانه محسوب می‌شوند، بازداشته می‌شوند.

زنان در بسیاری از موارد شنا بلد نیستند و در زمان سیل، آموزش و تمرین کافی برای نجات خود در مواقع خطر ندارند.

زنان در مناطق روستایی یا سنتی لباس‌هایی بر تن دارند که حرکت آنان را در مواقع خطر دشوار و محدود می‌کند.

این مسائل، نجات آنان را در شرایطی مانند سیل، زلزله یا طوفان دشوارتر می‌کند.

زنان در دوران بارداری و پس از وقوع بلایای طبیعی، بیش از همیشه با محدودیت حرکتی و کاهش امکان نجات روبه‌رو هستند. احتمال و خطر خشونت‌های جنسیتی علیه زنان و دختران نیز افزایش می‌یابد.

خشونت جنسی، به‌ویژه در کمپ‌ها و محل‌های اضطراری انتقال و اسکان آسیب‌دیدگان، افزایش پیدا می‌کند.

همچنین، شرایط خشکسالی سبب می‌شود مردان برای کار به مناطق دیگر مهاجرت کنند. در این صورت، زنان، بدون برخورداری از امنیت مالی و شخصی، معمولاً با فرزندان خود در محل زندگی باقی می‌مانند و از سایر اعضای خانواده، به‌ویژه سالمندان، مراقبت می‌کنند.

در چنین شرایطی، گاهی دختران مجبور می‌شوند درس و مدرسه خود را رها کنند و به خانواده و مادر خود کمک کنند.

کمتر از ۱۰ درصد است. تصمیم‌گیری‌ها در خانواده نیز اغلب بر عهده مردان، یعنی پدربزرگ، پدر، برادر، شوهر یا فرزند مذکر، است و این امر به نابرابری و فرودستی زنان می‌انجامد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، زنان در خانواده وظایف خانه‌داری، فرزندآوری و مراقبت از فرزندان و سالمندان را بر عهده دارند.

معمولاً پس از بارندگی‌های سیل‌آسا، بیماری‌های واگیرداری مانند مالاریا شیوع پیدا می‌کند و زنان از بیماران مراقبت می‌کنند. در نتیجه، احتمال ابتلای آنان به این بیماری‌ها افزایش می‌یابد.

هنگام وقوع سیلاب، بالا آمدن سطح آب دریاها و شور شدن آب آشامیدنی، احتمال زایمان زودرس و مرگ مادر و نوزاد افزایش می‌یابد.

یکی دیگر از عوامل آسیب‌زا، سوءتغذیه زنان است. در پی خشکسالی یا نابودی مزارع بر اثر سیل، مواد غذایی کمیاب می‌شود. زنان اغلب ترجیح می‌دهند مواد غذایی بیشتری را در اختیار کودکان یا مرد خانواده، به‌عنوان نان‌آور خانواده، قرار دهند و خود با کمبود بیشتری از مواد غذایی روبه‌رو شوند.

دسترسی نداشتن دختران به آموزش و تحصیلات، به‌ویژه در مناطق محروم و به دلیل تعصبات مذهبی و فرهنگی خانواده، موجب نابرابری آموزشی و افزایش کودک‌همسری می‌شود.

نبود امکانات آموزشی در روستاها و مناطق بیلاقی و قشلاقی عشایر و کوچ‌نشینان، و همچنین اجازه ندادن به آموزش دختران در کنار پسران، در مناطقی که امکان آموزش وجود دارد، موجب نابرابری آموزشی و در نهایت نابرابری حقوقی و سیاسی زنان می‌شود.

حضور کمتر زنان در پارلمان‌ها، شوراها و پست‌های کلیدی حکومتی نیز موجب می‌شود آنان کمتر بتوانند در تصمیم‌های مهم، از جمله تصمیم‌های مربوط به زنان و محیط زیست، نقش داشته باشند.

زنان نه تنها کمتر به استخدام رسمی درمی‌آیند، بلکه در صورت داشتن شغل رسمی نیز، برای ساعات کار، تخصص و سابقه کاری برابر، معمولاً دستمزد کمتری نسبت به مردان دریافت می‌کنند.

برای مثال، در آلمان، زنان به‌طور متوسط ۱۶ تا ۲۰ درصد کمتر از مردان دستمزد دریافت می‌کنند.

در بسیاری از کشورها، برای توجیه محدودیت‌های حقوقی زنان، استفاده از دین، فرهنگ و سنت بسیار رایج است. زنان همچنین کمتر به منابع نجات، منابع آموزشی، اطلاعات و وسایل حمل‌ونقل دسترسی دارند. تقریباً در همه نقاط جهان، به‌جز بخش‌هایی از کشورهایی مانند کانادا و کشورهای شمال

کشورهای در حال توسعه، نقش اصلی را در مراقبت از کودکان، سالمندان و بیماران و همچنین مدیریت خانه بر عهده دارند. در شرایط بحران‌های زیست‌محیطی، مانند سیل، خشکسالی، زلزله یا آلودگی شدید هوا، مسئولیت‌های آنان دوچندان می‌شود. زنان ابتدا به نیازهای دیگران می‌پردازند و نیازهای خود را نادیده می‌گیرند.

در برخی مناطق، زنان برای دسترسی به منابع طبیعی مورد نیاز برای معیشت، مجبورند مسافت‌های طولانی‌تری را برای یافتن آب و هیزم طی کنند. این امر سلامت جسمی آنان را تهدید می‌کند و احتمال مواجهه با خطرات، به‌ویژه خشونت‌های جنسیتی، را نیز افزایش می‌دهد.

تغییرات اقلیمی و پیامدهای ناشی از آن، هم در مورد زنان و مردان و هم میان زنان طبقات مختلف و ساکنان شهر و روستا، متفاوت است. با وجود اینکه نقش زنان در مقابله با چالش‌های زیست‌محیطی بیشتر از مردان است، تعداد قربانیان تخریب محیط زیست نیز در بسیاری از موارد بیشتر از مردان است. تبعیض‌های جنسی و جنسیتی در جوامع مردسالار اغلب نادیده گرفته می‌شوند؛ تبعیض‌هایی که پایدار و نظام‌مند هستند و به دو شکل، حقوق برابر را از زنان سلب می‌کنند: نخست، به شکل آشکار و قانونی، از طریق قوانین ضدزن؛ مانند برخی قوانین موجود در جمهوری اسلامی ایران که به‌صورت آشکار و قانونی اعمال می‌شوند؛ قوانینی مانند نابرابری در شهادت در دادگاه، ازدواج، طلاق و قضاوت، و همچنین قوانین مربوط به پوشش و حجاب اجباری، حتی برای زنان غیرمسلمان و بی‌دین. دوم، به شکل پنهان و در قالب عرف، مذهب و سنت؛ مانند این باور که «عقد دخترعمو و پسرعمو در آسمان بسته شده است».

در برخی نقاط، ختنه دختران نیز به نام فرهنگ، سنت یا دین و با هدف کاهش تمایلات جنسی آنان انجام می‌شود.

برای مثال، در بخش‌هایی از کشور نپال، هنوز دختران را در دوران عادت ماهانه از خانه بیرون می‌کنند و آنان را برای گذراندن این روزها به کلبه‌ای مخصوص می‌فرستند. چندی پیش، روزنامه «دنای جوان» آلمان گزارشی درباره مارگزیدگی دختری منتشر کرد که به علت عادت ماهانه در یکی از این کلبه‌ها محبوس بود.

در جوامع سرمایه‌داری نیز، حتی اگر قوانین به‌صورت صوری زن و مرد را برابر بدانند، در اجرای آن‌ها همچنان تبعیض اعمال می‌شود. حتی در آمریکا، با وجود نبود محدودیت قانونی، هنوز تنها ۲۵ درصد نمایندگان کنگره زن هستند. همچنین، با وجود اینکه زنان حدود ۵۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، سهم آنان در مجلس شورای اسلامی

از محیط زیست، عدالت اجتماعی، سلامت انسان و رفاه حیوانات مورد توجه قرار گیرد و از کود گیاهی و روش‌های بدون استفاده از آنتی‌بیوتیک بهره گرفته شود؛

اگر زنان بیشتر از مردان به دنبال راه‌حلی برای وضعیت ناپس‌امان کنونی کره زمین باشند و محیط زیست را کمتر از مردان آلوده کنند؛

اگر زنان بیشتر از مردان در فعالیت‌های مرتبط با حفاظت از محیط زیست شرکت داشته باشند؛

اگر زنان، به‌عنوان مادر، عامل اصلی انتقال فرهنگ حفاظت از محیط زیست به نسل آینده باشند و کودکان از آغاز تولد، شیوه زیستن و ارتباط با محیط را از مادر خود بیاموزند؛

اگر تلاش زنان برای نجات محیط زیست و بهبود شرایط موجود از مردان بیشتر باشد و روند تخریب محیط زیست و پیامدهای خطرناک ناشی از آن نیز با سرعت پیش برود؛

اگر تحقیقات و آمار نشان داده باشند که زنان می‌توانند نقش بسیار مهمی در تغییر الگوی مصرف و در نتیجه، کاهش آلودگی‌های زیست‌محیطی داشته باشند؛

با توجه به این واقعیت‌ها، مهم است که حضور فعال زنان را در تصمیم‌گیری‌های زیست‌محیطی افزایش دهیم و با اجرای برابری و عدالت جنسیتی، به راه‌حلی پایدار و عادلانه برای مقابله با بحران اقلیمی دست یابیم.

بنابراین، باید جایگاه زنان را از «قربانیان تغییرات اقلیمی» به «مشاوران و تصمیم‌گیرندگان در حوزه محیط زیست و تغییرات اقلیمی» ارتقا دهیم.

هامبورگ، سپتامبر ۲۰۲۶

زمان مسعودی

زیست، در صورت امکان مسیرهای درون‌شهری را با وسایل نقلیه عمومی، دوچرخه یا به‌صورت پیاده طی می‌کنند.

زنان به‌طور کلی رفتارهای پایدارتر و مسئولانه‌تری در قبال محیط زیست از خود نشان می‌دهند و سهم آنان در تولید گازهای گلخانه‌ای کمتر است.

مردان بیشتر از زنان گوشت مصرف می‌کنند و از این طریق انرژی بیشتری مصرف می‌شود. تولید گوشت، به‌ویژه گوشت گاو، مقدار زیادی گازهای گلخانه‌ای تولید می‌کند و در گرمایش زمین نقش زیادی دارد.

زنان برای تغذیه بیشتر از محصولات پایدار استفاده می‌کنند و در فعالیت‌های اعتراضی برای حفاظت از محیط زیست نیز بیش از مردان شرکت دارند.

برای مثال، تعداد زنان شرکت‌کننده در تظاهرات جنبش «جمعه‌ها برای آینده» بیشتر از مردان است و ۷۰ درصد شرکت‌کنندگان را زنان تشکیل داده‌اند.

نخستین تظاهرات محیط‌زیستی «جمعه‌ها برای آینده» (Fridays for Future) در تاریخ ۲۰ اوت ۲۰۱۸ در سوئد و به ابتکار گرتا تونبرگ (Greta Thunberg)، دختر نوجوان ۱۵ ساله سوئدی، در مقابل پارلمان این کشور در شهر استکهلم برگزار شد.

گرتا تصمیم گرفت هر جمعه، به جای رفتن به مدرسه، در مقابل پارلمان بنشیند و خواهان اقدام فوری دولت سوئد در برابر تغییرات اقلیمی شود.

او پلاکاردی با عبارت «اعتصاب در مدرسه برای اقلیم» در دست داشت.

جمع‌بندی

بر اساس داده‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، حضور بیشتر زنان در حوزه سیاست‌گذاری زیست‌محیطی به تصمیم‌گیری‌های مؤثرتری در راستای کاهش تغییرات اقلیمی و عملکرد بهتر در کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای منجر می‌شود.

زنان اغلب رویکردهای جامع‌تری برای مقابله با بحران اقلیمی اتخاذ می‌کنند که در آن، ملاحظات اجتماعی، بهداشتی و معیشتی نیز در نظر گرفته می‌شود.

اگر زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند؛

اگر حضور زنان در حوزه سیاست‌گذاری محیط زیست بیشتر شود و این حضور به تصمیم‌گیری‌های مؤثرتری در جهت کاهش تغییرات اقلیمی منجر شود؛

اگر زنان مواد غذایی پایدار مصرف کنند و توصیه کنند که تولید مواد غذایی نیز به شیوه‌ای پایدار انجام شود؛ یعنی در تولید، فرآوری، توزیع و مصرف مواد غذایی، حفاظت

حتی پس از وقوع بحران‌های زیست‌محیطی، دسترسی زنان به خدمات بهداشتی و کمک‌های بشردوستانه محدودتر از مردان است.

طبق گزارش سازمان ملل، زنان ۷۰ درصد فقیرترین مردم جهان را تشکیل می‌دهند. فقر به معنای زندگی در آلونک‌ها، حلبی‌آبادهای اطراف شهرها و خانه‌های خراب و شکننده، برخورداری از امکانات کمتر و دسترسی نداشتن به امکانات ایمنی و بهداشتی است؛ در نتیجه، آسیب‌پذیری زنان در برابر بلایای طبیعی بیشتر می‌شود.

براساس پژوهشی از دانشگاه لندن، در بلایای طبیعی، میانگین مرگ‌ومیر زنان به‌طور متوسط ۱۴ برابر بیشتر از مردان است.

برای مثال، تعداد زنان جان‌باخته در سونامی سال ۲۰۰۴ در جنوب آسیا چهار برابر مردان بود. همچنین، ۸۰ درصد قربانیان گردباد «سیدر» در سال ۲۰۰۷ در بنگلادش زن بودند.

این صدمات تنها مختص کشورهای در حال توسعه نیست؛ زنان در کشورهای پیشرفته و صنعتی نیز از آثار مخرب تغییرات اقلیمی در امان نیستند. در این کشورها نیز عواملی مانند سن، فقر و جنسیت با قربانیان پیوندی تنگاتنگ دارند.

در گردباد کاترینا در آمریکا نیز زنان بیشتر از مردان آسیب دیدند.

در فصل گرما، زنان سالمند بیشتر از مردان سالمند در اثر گرمای جان خود را از دست می‌دهند؛ زیرا بستگان معمولاً بیشتر از مردان سالمند مراقب زنان سالمند هستند و آنان را در شرایط بحرانی تنها نمی‌گذارند.

زنان مسن در موج‌های گرما در اروپا نیز، چون اغلب تنها زندگی می‌کردند و کسی از آنان مراقبت و حمایت نمی‌کرد، بیشتر از مردان مسن جان خود را از دست دادند.

مطالعات علمی نشان داده‌اند که سهم زنان در ایجاد این بحران کمتر از مردان است.

پژوهشی که در سال ۲۰۲۱ در سوئد انجام شد و همچنین پژوهش دیگری از مؤسسه تحقیقات اقتصادی - اجتماعی در فرانکفورت درباره رفتار زنان و مردان نشان داده است که میزان تولید گازهای گلخانه‌ای ناشی از سبک زندگی مردان، به‌طور میانگین ۱۶ درصد بیشتر از زنان است.

این تفاوت عمدتاً به دلیل تفاوت در سبک زندگی و رفتار میان دو جنس است.

مردان بیشتر از خودروهای شخصی با سوخت زیاد استفاده می‌کنند، تمایل بیشتری به خرید کالاهای پرمصرف از نظر انرژی دارند و در صنایع آلاینده‌تری مانند ساخت‌وساز، حمل‌ونقل و استخراج منابع طبیعی مشغول به کار هستند. در مقابل، زنان نه‌تنها اغلب درآمد کمتری از مردان دارند و صاحب خودروی شخصی نیستند، بلکه به دلیل توجه بیشتر به محیط



مروری بر اعتراضات کارگری و اجتماعی در ایران و کردستان در سه ماهه اخیر

کرده‌اند.

در یکم تیر، بازنشستگان مخابرات در تهران، اهواز و سنندج تجمع کردند. در ۱۷ و ۱۸ مرداد، اعتراض بازنشستگان تأمین اجتماعی و فولاد در تهران، کرمانشاه، اراک، دزفول، اهواز، شوش، اصفهان و دیگر شهرها ادامه یافت.

در ۲۶ مرداد، بازنشستگان مخابرات در سنندج، کرمانشاه، اصفهان و همدان تجمع کردند. این «دوشنبه‌های اعتراضی» در ۹، ۱۶ و ۲۳ شهریور نیز در شهرهای مختلف ادامه یافت.

تداوم و گستردگی جغرافیایی این تجمع‌ها نشان می‌دهد که اعتراض بازنشستگان به یکی از حرکت‌های پایدار اجتماعی تبدیل شده است.

پرستاران، کارکنان درمان و معلمان

در ۲۴ تیر، پرستاران یزد در اعتراض به معوقات و وضعیت معیشتی تجمع کردند. در شهریور نیز کارکنان بیمارستان حکیم نیشابور و کادر درمان کرمانشاه اعتراض کردند و در ۱۸ شهریور پرستاران سنندج برای پیگیری مطالبات صنفی و معیشتی خود تجمع کردند. پایین بودن حقوق، کمبود نیروی انسانی، فشار کاری و تأخیر در پرداخت اضافه‌کاری از مهم‌ترین مطالبات کادر درمان بوده است. معلمان نیز در ۱۵ شهریور در تهران در ارتباط با مطالبات صنفی و معیشتی تجمع کردند. در این دوره اعتراض استادان اخراجی دانشگاه فرهنگیان و مطالبه بازگشت به کار آنان نیز گزارش شد.

بیکاری و اعتراض جویندگان کار

اعتراض کارگران اخراج‌شده و جوانان جویای کار از دیگر ویژگی‌های این دوره بوده است. در ۱۴ تیر، جوانان جویای کار هویزه برای چندمین روز خواستار اولویت استخدام نیروهای بومی شدند. در ۱۷ مرداد نیز حدود ۱۵۰ کارگر اخراج‌شده پروژه فاز دوم پالایشگاه گاز ایلام برای بازگشت به کار و بیمه بیکاری تجمع کردند.

در ۸ شهریور، جوانان جویای کار در گچساران در اعتراض به روند استخدام در پالایشگاه لیشرتر تجمع کردند. در گزارش‌های مربوط به این اعتراض از مداخله نیروهای انتظامی و زخمی شدن یک نفر نیز سخن گفته شده است.

در ۱۵ و ۲۴ شهریور نیز اعتراض جوانان جویای کار در اهواز و مناطق پیرامون هفت‌تپه ادامه یافت. آنان خواستار اشتغال، اولویت استخدام نیروهای بومی و فعال شدن ظرفیت‌های تعطیل‌شده بودند.

این اعتراضات نشان می‌دهد که



در ۸ شهریور، کارگران پیمانکاری شرکت نفت مارون در غیزانیه اهواز برای چهارمین روز در اعتراض به حقوق و بیمه معوق تجمع کردند و در ۹ شهریور کارکنان آریان فولاد قزوین در اعتراض به پرداخت‌نشدن دستمزد و بیکاری ناشی از قطعی برق دست به تجمع و راهپیمایی زدند. در ۱۸ و ۱۹ شهریور نیز اعتراض کارگران پویا نخ ایلام و کارگران خط ششم سراسری گاز در بیدبلند گزارش شد.

نفت و گاز؛ اعتراضات مستمر

اعتراض کارکنان صنعت نفت و گاز یکی از برجسته‌ترین حرکت‌های این دوره بوده است. در ۵ و ۱۸ مرداد، کارکنان شرکت نفت و گاز پارس در عسلویه و سکوه‌های پارس جنوبی در اعتراض به سقف حقوق، نظام پرداخت، مالیات، بازنشستگی و مزایا تجمع کردند. این اعتراضات در ۹، ۱۵، ۱۶ و ۲۳ شهریور در عسلویه، کنگان و سکوه‌های مختلف پارس جنوبی ادامه یافت و در برخی موارد کارکنان بیش از ده بخش و سکوی دریایی در آن شرکت داشتند.

اصلاح نظام پرداخت، حذف سقف حقوق در مناطق عملیاتی، پرداخت کامل حقوق و سنوات، اجرای ماده ۱۰ و رسیدگی به مسائل مالیاتی و بازنشستگی از مطالبات اصلی آنان بوده است. تکرار این تجمع‌ها نشان می‌دهد که اعتراض کارکنان نفت و گاز به یک حرکت مقطعی محدود نمانده است.

بازنشستگان؛ تداوم اعتراضات

بازنشستگان تأمین اجتماعی، فولاد، مخابرات و فرهنگیان نیز در شهرهای مختلف برای افزایش مستمری، اجرای متناسب‌سازی، پرداخت معوقات و بهبود بیمه و خدمات درمانی تجمع

در سه‌ماهه اخیر، اعتراضات کارگری و اجتماعی در ایران و کردستان، با وجود فشارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی، در اشکال گوناگون ادامه داشته است. کارگران واحدهای تولیدی و صنعتی، کارکنان نفت و گاز، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، رانندگان و جوانان جویای کار برای پیگیری مطالبات خود دست به تجمع، اعتصاب، تحصن و راهپیمایی زده‌اند. کاهش قدرت خرید، پایین بودن دستمزد و مستمری، معوقات مزدی، اخراج و ناامنی شغلی، مشکلات بیمه و درمان و بیکاری از مهم‌ترین محورهای این اعتراضات بوده است. در مواردی نیز مطالبات اقتصادی و صنفی با خواست‌های اجتماعی، حق تشکلیابی و اعتراض به برخوردهای امنیتی پیوند خورده است.

کارگران؛ دستمزد و امنیت شغلی

پرداخت‌نشدن دستمزد و مزایا، مشکلات بیمه‌ای، اخراج و ناامنی شغلی از مهم‌ترین زمینه‌های اعتراض کارگران بوده است. در یکم و دوم تیر، اعتراض‌هایی از سوی کارگران شهرداری چابهار، کارگزاران مخابرات روستایی و کارکنان راه‌آهن گزارش شد. در ادامه، کارگران فولاد پارس هفت‌تپه، شرکت صدرا در بوشهر و نیروهای آبفا نیز دست به اعتراض زدند. در ۱۴ تیر، کارگران پیمانکاری معدن زغال‌سنگ طزره دامغان برای دومین روز در اعتراض به معوقات مزدی، بیمه و تجهیزات ایمنی تجمع کردند. کارگران نگهداری خط و ابنیه راه‌آهن در کرج نیز برای دریافت حقوق، مزایا و بیمه معوق اعتراض کردند.

در ۲۴ و ۳۱ تیر، اعتراض کارگران «چوکا» در گیلان و داروگر تهران در ارتباط با حقوق معوق، بیمه و امنیت شغلی گزارش شد.

اعتراض زده‌اند.

کارگران، کارکنان نفت و گاز، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، رانندگان و جوانان جویای کار، با وجود تفاوت در مطالبات مشخص خود، با مسائل مشترکی چون کاهش قدرت خرید، دستمزد و مستمری ناکافی، معوقات، مشکلات بیمه و درمان، بیکاری و ناامنی شغلی روبه‌رو بوده‌اند. استمرار «دوشنبه‌های اعتراضی» بازنشستگان مخابرات، تکرار تجمع کارکنان نفت و گاز و ادامه اعتراض پرستاران، معلمان و جویندگان کار نشان می‌دهد که بخشی از این اعتراضات از حالت تجمع‌های منفرد فراتر رفته است. با این حال، اعتراضات همچنان عمدتاً حول مطالبات مشخص هر گروه و واحد شکل می‌گیرند و از نظر سازمان‌یافتگی و دامنه با یکدیگر تفاوت دارند. از این رو، برای شناخت وضعیت جنبش کارگری و اجتماعی، تنها شمارش تجمع‌ها کافی نیست؛ رابطه میان بحران معیشت، شرایط کار، بیکاری، امنیت شغلی، تشکلیابی و سازماندهی اعتراضات و همچنین نحوه برخورد حکومت با آنها نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

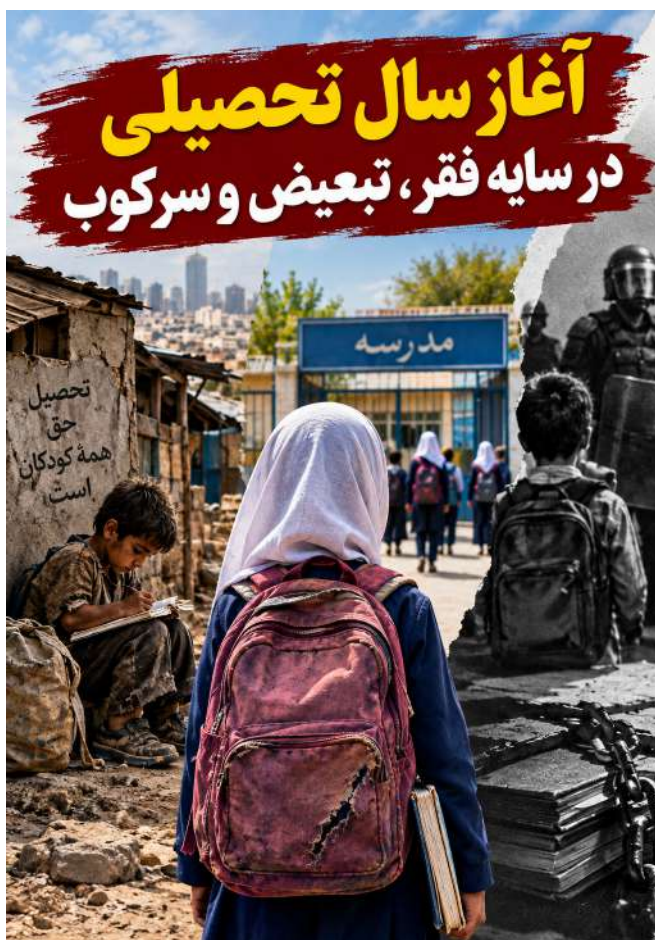
تنظیم و گردآوری علی خدري

مواجه ساخته است. علاوه بر این‌ها، تبعیض همیشگی در محروم ماندن بخش‌هایی از جامعه (مانند کردستان) از آموزش به زبان مادری، همگی موضوع تلاش و مبارزه در سال تحصیلی پیش‌رو هستند.

آموزش و پرورش که در واقع باید ابزاری برای کاهش نابرابری، گسترش آگاهی و ایجاد فرصت‌های برابر برای نسل آینده باشد، در جمهوری اسلامی نه تنها نتوانسته است این نقش را ایفا کند، بلکه خود به یکی از بازتولیدکنندگان نابرابری اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تبدیل شده است. مسئله فقط کمبود بودجه، فرسودگی مدارس یا کمبود معلم نیست؛ مسئله عمیق‌تر از این‌هاست و به نوع نگاه

رژیم اسلامی به انسان، جامعه، آزادی، دانش و نقش آموزش پیوند خورده است.

در طول دهه‌های گذشته، سیاست‌های جمهوری اسلامی در حوزه آموزش عمدتاً در چارچوبی نظامی شکل گرفته است که در آن، ایدئولوژی رسمی حکومت با زندگی آموزشی میلیون‌ها دانش‌آموز درآمیخته است. مدرسه در چنین ساختاری صرفاً محل آموزش ریاضی، علوم، زبان و مهارت‌های اجتماعی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین نهادهای انتقال ارزش‌های رسمی حکومت مذهبی محسوب می‌شود. بخش قابل‌توجهی از محتوای آموزشی به‌جای آنکه دانش‌آموز را به پرسشگری، تفکر



آغاز سال تحصیلی در سایه فقر، تبعیض و سرکوب

در کنار دستمزد و شرایط کار، خود دسترسی به شغل و مقابله با بیکاری نیز به یکی از زمینه‌های اعتراض اجتماعی تبدیل شده است.

رانندگان و بخش خدمات

در یکم مرداد، رانندگان ماشین‌آلات نظیف شهرداری بهبهان در اعتراض به مطالبات شغلی دست از کار کشیدند. اعتراض‌هایی در میان شاغلان مشاغل پلتفرمی نیز در ارتباط با هزینه سوخت، میزان کمیسیون و کاهش درآمد گزارش شد.

این اعتراضات نشان‌دهنده گسترش مشکلاتی مانند درآمد ناپایدار و نبود امنیت شغلی به بخش‌های جدیدتر بازار کار است.

اعتراضات در کردستان

کردستان نیز در این دوره یکی از عرصه‌های مستمر اعتراضات کارگری و اجتماعی بوده است.

در یکم تیر، بازنشستگان مخابرات سنندج تجمع کردند و اعتراضات آنان در ۲۶ مرداد و ۹، ۱۶ و ۲۳ شهریور در سنندج، کرمانشاه و دیگر شهرها ادامه یافت.

در ۱۸ شهریور، پرستاران سنندج برای مطالبات صنفی و معیشتی تجمع کردند. در کرمانشاه نیز بازنشستگان تأمین اجتماعی و مخابرات و کارکنان درمان در اعتراضات مختلف حضور داشتند.

در ایلام، در ۱۷ مرداد کارگران اخراج‌شده پروژه پالایشگاه گاز و در ۱۸ شهریور کارگران پویا نخ دست به اعتراض زدند.

این اعتراضات نشان می‌دهد که در کردستان نیز کارگران، بازنشستگان و کارکنان درمان با مسائل مشترکی چون معیشت، دستمزد، بیمه، درمان، بیکاری و امنیت شغلی روبه‌رو بوده‌اند.

از مطالبات اقتصادی تا خواست‌های اجتماعی

در برخی تجمع‌ها، مطالبات به مسائل اقتصادی محدود نماند. در اعتراضات شماری از بازنشستگان و مزدبگیران، در کنار حقوق، مستمری و درمان، خواست آزادی کارگران، معلمان و دیگر فعالان و معترضان زندانی نیز مطرح شد.

این امر نشان می‌دهد که مطالبات اقتصادی و صنفی در مواردی با خواست‌هایی چون حق اعتراض، آزادی تشکلیابی و مخالفت با برخورد امنیتی با فعالان صنفی پیوند می‌خورد.

جمع‌بندی

اعتراضات سه‌ماهه اخیر تنها به تهران یا یک بخش اقتصادی محدود نبوده است. از عسلویه، هفت‌تپه و اهواز تا سنندج، کرمانشاه، ایلام، اصفهان، رشت و دیگر شهرها، گروه‌های مختلف برای پیگیری مطالبات خود دست به

انتقادی و پذیرش تفاوت‌ها تشویق کند، در جهت انتقال روایت رسمی سیاسی و مذهبی قرار گرفته است.

این مسئله زمانی جدی‌تر می‌شود که آموزش ایدئولوژیک تنها به محتوای کتاب‌های درسی محدود نمی‌شود. سیاست‌گذاری درباره پوشش، سبک زندگی، مناسبات جنسیتی، فعالیت‌های فرهنگی و حتی نوع نگاه دانش‌آموز به تاریخ و جامعه، همگی تحت تأثیر چارچوب سیاسی و مذهبی حاکم قرار می‌گیرند. مدرسه‌ای که باید محیطی برای رشد شخصیت مستقل کودک و نوجوان باشد، در چنین شرایطی در دست رژیم حاکم اسلامی به ابزاری برای شکل‌دهی به یک الگو و روایت ارتجاعی تبدیل می‌شود.

یکی دیگر از تناقض‌های بزرگ نظام آموزشی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، فاصله عمیق طبقاتی است که رژیم سرمایه‌داری در ایران مسبب و بانی اصلی آن است. کودکی که در یک خانواده مرفه یا در یکی از شهرهای بزرگ زندگی می‌کند، با امکانات آموزشی بسیار متفاوتی نسبت به کودکی که در مناطق محروم، روستاها یا خانواده‌ای کم‌درآمد رشد می‌کند روبه‌رو است. تفاوت در کیفیت مدارس، دسترسی به معلمان باتجربه، کلاس‌های تقویتی، آموزش زبان، امکانات دیجیتال و حتی محیط مناسب برای مطالعه، باعث می‌شود که موفقیت تحصیلی بیش از آنکه صرفاً نتیجه استعداد و تلاش فردی باشد، به محل تولد و وضعیت اقتصادی خانواده نیز وابسته شود. گسترش مدارس و آموزش‌های خصوصی نیز بخشی از همین مشکل است. خانواده‌ای که توانایی مالی دارد می‌تواند برای فرزند خود معلم خصوصی، کلاس کنکور، کلاس زبان و امکانات آموزشی مختلف فراهم کند؛ اما خانواده‌ای که با تورم، بیکاری و کاهش قدرت خرید دست‌وپنجه نرم می‌کند، حتی ممکن است برای تأمین هزینه‌های اولیه تحصیل نیز با مشکل مواجه باشد. به این ترتیب، آموزش از یک حق عمومی به کالایی تبدیل می‌شود که کیفیت و امکانات آن تا حد زیادی به قدرت خرید خانواده وابسته است.

از سوی دیگر، وضعیت معلمان نیز نشان‌دهنده بحران ساختاری آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی است. کمبود نیروی آموزشی، فشار کاری، مشکلات معیشتی و کاهش انگیزه حرفه‌ای معلمان نمی‌تواند صرفاً با استخدام‌های مقطعی یا استفاده از نیروهای بازنشسته حل شود. معلمی که خود با مشکلات اقتصادی و ناامنی شغلی مواجه است، در شرایطی دشوار باید مسئولیت تربیت نسلی را بر عهده بگیرد که آینده جامعه به دانش و توانایی‌های آن وابسته است. بی‌توجهی به وضعیت معلمان

در واقع بی‌توجهی به آینده آموزش نسل‌های آینده است.

اما ریشه مسئله را نمی‌توان تنها در ضعف مدیریت خلاصه کرد. آموزش و پرورش بخشی از ساختار سیاسی و اقتصادی بزرگ‌تری است که در آن، اولویت‌های حکومت تعیین می‌کند منابع عمومی چگونه توزیع شوند و چه نوع آموزشی در اولویت قرار گیرد. هنگامی که بخش بزرگی از توان سیاسی و اقتصادی کشور صرف حفظ ساختار قدرت، نهادهای ایدئولوژیک، سیاست‌های امنیتی و نیروهای سرکوب می‌شود، طبیعی است که آموزش عمومی، رفاه معلمان و توسعه زیرساخت‌های مدارس با محدودیت منابع مواجه شوند. این امر همواره مورد اعتراض مردم، معلمان و تشکلهای آنان قرار گرفته است.

از این منظر، بحران آموزش در ایران را باید بخشی از بحران گسترده‌تر موجودیت رژیم جمهوری اسلامی دانست. فقر، تورم، بیکاری، تبعیض منطقه‌ای و کاهش قدرت اقتصادی خانواده‌ها مستقیماً به آموزش دانش‌آموز ربط پیدا می‌کند. دانش‌آموز فقیر تنها با مشکل کتاب و مدرسه مواجه نیست؛ او با مجموعه‌ای از مشکلات اقتصادی و اجتماعی وارد کلاس درس می‌شود که مستقیماً بر آینده تحصیلی او تأثیر می‌گذارد.

در نظام آموزشی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، محدود کردن فضای آزاد فکری و سیاسی وجود دارد. آموزش واقعی زمانی شکل می‌گیرد که دانش‌آموز بتواند سؤال بپرسد، شک کند، نقد کند و حتی با دیدگاه رسمی مخالفت کند. نظامی که پرسشگری را جرم‌انگاری می‌کند، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که مدارس آن نسلی خلاق، مستقل و منتقد تربیت کنند. تفکر انتقادی با حفظ کردن پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده شکل نمی‌گیرد؛ بلکه نیازمند آزادی اندیشه، دسترسی به دیدگاه‌های متفاوت و امکان گفت‌وگوی آزاد

است.

جمهوری اسلامی در طول حاکمیت ارتجاعی خود، یک برداشت رسمی و حکومتی از دین را به‌عنوان چارچوب مسلط بر آموزش میلیون‌ها کودک و نوجوان تحمیل کرده است و از این طریق با وارد کردن افکار کهنه و ارتجاعی در سیاست‌گذاری آموزشی، محتوای کتاب‌ها، رفتار دانش‌آموزان و زندگی روزمره، مانع از شکوفایی و رشد فکری و عملی دانش‌آموزان متناسب با روش‌های پیشرفته امروزی می‌شود. در نتیجه، اصلاح سیستم آموزشی تحت حاکمیت رژیم مذهبی جمهوری اسلامی، حتی با تعمیر مدارس، افزایش حقوق معلمان یا تغییر چند کتاب درسی حل نمی‌شود. عقب نشان دادن شئون و فرهنگ مذهبی از تمام سطوح و عرصه‌های محیط‌های آموزشی، تنها با مبارزه و فشار جنبش اعتراضی میلیونی از سوی خانواده دانش‌آموزان، معلمان و تمام کسانی میسر می‌شود که به فکر جامعه‌های آزاد و برابر برای فرزندان و نسل‌های آینده هستند.

جنبش تائکونوی معلمان در طی سال‌های گذشته در این رهگذر، علیرغم سختی‌ها و تلفات زیاد، هنوز نقطه امید مبارزه برای تحقق خواست‌های برحق معلمان و سیستم آموزشی در جامعه ایران است. با این حال، برای پیشروی و تحقق مطالبات اساسی در این عرصه باید با قدرت بیشتری عمل کرد. در کنار و همراه مبارزه متشکل معلمان، ایجاد تشکلهایی از قبیل شورای دانش‌آموزان و همچنین انجمن اولیای دانش‌آموزان قطعاً می‌تواند دستاوردهای بیشتری به دست آورد. در آغاز سال تحصیلی جدید باید متحدانه و متشکل برای اعتراض به وضع تبعیض‌آمیز کنونی آموزش و تداوم مبارزات تائکونوی بکوشیم.

همایون گدازگر

۲۵ شهریور ۱۴۰۵ / ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۶



در سراسر ایران، به‌ویژه فریادهای همبستگی از سیستان و بلوچستان با کردستان و پیوند اعتراضات کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و بازنشستگان، این سیاست تفرقه افکنانه را در هم شکست. خیزش ژینا بار دیگر نشان داد که مبارزه علیه ستم ملی، تبعیض جنسیتی، فقر، استثمار و استبداد سیاسی، در یک مبارزه مشترک برای رهایی کل جامعه به هم پیوند می‌خورند.

جمهوری اسلامی در برابر خیزش مردم به کشتار، زندان، شکنجه، اعدام و ایجاد فضای شدید امنیتی متوسل شد. صدها نفر جان باختند و هزاران نفر بازداشت شدند. اما فروکش کردن یک موج خیابانی به معنای پایان مبارزه نیست. مقاومت زنان، اعتراضات مداوم کارگری، ایستادگی بازنشستگان و معلمان و پایداری خانواده‌های دادخواه نشان می‌دهد که زمینه‌های اجتماعی و سیاسی اعتراض همچنان پابرجاست. فقر و نابرابری عمیق‌تر شده، امنیت شغلی میلیون‌ها کارگر نابود شده و سرکوب و اعدام به ابزارهای روزمره حکومت برای بقا تبدیل شده‌اند. برای نیروهای چپ و کمونیست، مبارزه علیه زن‌ستیزی به لغو حجاب اجباری محدود نمی‌شود؛ لغو همه قوانین تبعیض‌آمیز، برابری کامل و بی‌قیدوشرط زن و مرد در همه عرصه‌ها، استقلال اقتصادی زنان و مقابله با فرهنگ مردسالارانه از مطالبات اساسی یک جامعه آزاد است. رهایی زنان از مبارزه علیه فقر و استثمار طبقاتی جدا نیست. آزادی واقعی زمانی معنا می‌یابد که جامعه از کلیه مناسبات بهره‌کشانه و سرکوبگر رها شود.

تجربه سال‌های گذشته و به‌ویژه خیزش ۱۴۰۱ نشان داد که مردم ایران نمی‌توانند آزادی خود را از دولت‌های خارجی یا جریان‌های ارتجاعی انتظار داشته باشند. اپوزیسیون راست با راه انداختن نمایش‌هایی چون جرج تاون و بندوبست‌های دیپلماتیک نتوانست بر امواج اعتراض مردم سوار شود و خفت‌بار شکست خورد. ما در همان حال که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنیم، هرگونه آلت‌رناتیوسازی از بالا، بازگرداندن اشکال دیگری از استبداد و تلاش قدرت‌های خارجی برای تعیین سرنوشت مردم را قاطعانه مردود می‌دانیم. آزادی نه از بالا اعطا می‌شود و نه از بیرون وارد می‌شود؛ آزادی محصول مبارزه آگاهانه، متشکل و مستقل خود مردم است.

یکی از درس‌های اساسی خیزش ژینا این است که شجاعت و اعتراض، برای ایجاد تحولی پایدار، نیازمند سازمان‌یابی است. قدرت واقعی جامعه زمانی شکل می‌گیرد که کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و بازنشستگان تشکلهای مستقل و شورایی خود را در محیط‌های کار و محلات ایجاد و تقویت کنند. شوراهای تشکلهای توده‌ای، نه تنها ابزار مبارزه علیه جمهوری اسلامی، بلکه پایه‌های دخالت مستقیم



مردم مبارز و آزادی‌خواه کردستان!

تبلیغ می‌کردند، ناچار به تمکین در برابر خواست انقلاب کرد.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای خیزش ژینا، قرار گرفتن مسئله آزادی و رهایی زنان در مرکز مبارزه سیاسی و اجتماعی بود. زنان و دختران جوان با کنار زدن حجاب اجباری، حضور شجاعانه در خیابان‌ها و به چالش کشیدن قوانین و ارزش‌های زن‌ستیز، نه فقط علیه یک پوشش اجباری، بلکه علیه نظامی ایستادند که فرودستی زنان را به بخشی از ساختار قانونی، سیاسی و فرهنگی خود تبدیل کرده است. این خیزش نشان داد که آزادی زنان از آزادی کل جامعه جدا نیست. چهار سال پس از قتل ژینا، جمهوری اسلامی همچنان می‌کوشد با قوانین زن‌ستیز، تهدید، بازداشت و فشار امنیتی مقاومت زنان را عقب براند؛ اما جامعه را نمی‌توان به پیش از شهریور ۱۴۰۱ بازگرداند. میلیون‌ها زن و مرد در عمل، مشروعیت قوانین و ارزش‌های تحمیلی حکومت را باطل کرده‌اند.

خیزش ژینا اگرچه از کردستان برخاست، اما در کردستان نماند. از سقز، سنندج، مهاباد و بوکان تا تهران، رشت، شیراز، اصفهان، مشهد، زاهدان و ده‌ها شهر دیگر، مردم به میدان آمدند. جمهوری اسلامی همواره کوشیده است مبارزات مردم کردستان و دیگر مناطق تحت ستم را تحت عنوان‌های کاذب «تجزیه‌طلبی» از مبارزات سراسری جدا کند تا زمینه سرکوب خونین را فراهم سازد؛ اما همبستگی بی‌نظیر مردم

کارگران، زنان، جوانان و مردم ستمدیده ایران! چهار سال از قتل حکومتی ژینا امینی می‌گذرد؛ جنایتی که خشم فروخورده میلیون‌ها انسان را شعله‌ور ساخت و آغازگر یکی از گسترده‌ترین و رادیکال‌ترین خیزش‌های تاریخ معاصر ایران شد. ژینا، زن جوانی که تنها به دلیل قوانین ارتجاعی حجاب اجباری بازداشت شده بود، جان خود را در بازداشتگاه گشت ارشاد جمهوری اسلامی از دست داد. اما حکومت نتوانست این جنایت را در سکوت دفن کند. با انتشار گزارش‌ها و تصاویر جان‌سوز ژینا، اعتراضات ابتدا از همان شب در مقابل بیمارستان کسری تهران آغاز شد و سپس با مراسم خاکسپاری تاریخی او در آرامستان آچی سقز، فریاد «زن، زندگی، آزادی» از کردستان برخاست و به سرعت سراسر کشور را فراگرفت.

قتل ژینا جرقه بود، اما زمینه‌های این خیزش طی دهه‌ها شکل گرفته بود. فقر و نابرابری، استثمار شدید نیروی کار، تبعیض جنسیتی، سرکوب سیاسی، ستم ملی، زندان و اعدام، خشمی عمیق در جامعه انباشته بود. خیزش شهریور ۱۴۰۱ انفجار این خشم انباشته بود؛ جامعه‌ای که دیگر نمی‌خواست نظم موجود را تحمل کند. این خیزش بار دیگر گفتمان انقلاب و سوژه انقلابی را در مرکز معادلات سیاسی ایران قرار داد و جریان‌هایی را که سال‌ها علیه مفهوم انقلاب

قدرت‌مندتر باشد، می‌تواند از منابع کشورهای ضعیف‌تر بهره‌برداری کند یا آن را به تمامی به زیر سیطره خود درآورد. اما یکی دیگر از نکات مهم لنین این است که رقابت آزاد در سرمایه‌داری به انحصار منجر می‌شود: «رقابت آزاد، ویژگی بنیادی سرمایه‌داری است؛ اما انحصار، نتیجه ناگزیر آن است.» (لنین)

در مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری، رقابت میان انحصارهای بزرگ برای منابع و بازارهای جهانی به جنگ‌های عظیم منجر می‌شود. جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، نمونه‌های روشنی از این تناقض‌ها هستند. در جریان جنگ میلیون‌ها انسان می‌میرند یا معلول می‌شوند، میلیون‌ها انسان دیگر از خانه‌ها و سرپناه محروم می‌شوند. شهرها تخریب می‌شوند، زیرساخت‌ها نابود می‌شوند، و نسل‌های جوان قربانی می‌شوند. اما برای شرکت‌های تسلیحاتی و سرمایه‌داران، این فاجعه انسانی بخشی از یک راهکار برای مشکلات اقتصادی و متوقف کردن گرایش نزولی نرخ سود است. سرمایه‌داری در بعد اقتصادی، از جنگ به‌عنوان یک راه‌حل برای مقابله با رکود اقتصادی و از بین بردن سرمایه‌ی ثابت استفاده می‌کند. در اقتصاد سرمایه‌داری منبع اصلی ایجاد ارزش افزوده و در نتیجه کسب سود سرمایه‌دار، سرمایه‌ی متغیر یا همان استثمار نیروی کار کارگران است؛ اما با رشد و توسعه سرمایه، هر روز سرمایه‌ی ثابت در مقایسه با سرمایه‌ی متغیر بزرگ و بزرگتر می‌شود. همین واقعیت اقتصادی باعث می‌شود که نرخ سود به طور پیوسته به سمت کاهش روزافزون میل پیدا کند. جنگ‌ها با نابود کردن سرمایه‌ی ثابت سعی در تعدیل این معادله دارند تا از گرایش نزولی نرخ سود جلوگیری کنند.

یکی دیگر از جنبه‌های اقتصادی جنگ، این است که جنگ به تقاضا برای محصولات صنعتی منجر می‌شود. کارخانه‌های تسلیحات کار می‌کنند، کارگران استخدام می‌شوند، و کل اقتصاد فعالیت پیدا می‌کند. این را «اقتصاد جنگی» می‌نامند. در جنگ، تقاضا برای سلاح، مهمات، غذا، پوشاک و دیگر تجهیزات نظامی چند برابر می‌شود. بنابراین، در اوقات جنگ، بسیاری از صنایع رشد می‌کنند. از این زاویه هم، بسیاری از سرمایه‌داران، به تحریک جنگ می‌پردازند و از سیاست‌های جنگی حمایت می‌کنند.

سرمایه‌داری، همانطور که دیدیم، به بحران‌های اقتصادی مبتلا است. بحران‌های اضافه‌تولید، رکود و افت سود، بخشی طبیعی از چرخه سرمایه‌داری هستند. یکی از راه‌های

انحصارها و سرمایه مالی برقرار می‌شود.» (لنین، امپریالیسم: بالاترین مرحله سرمایه‌داری)

در این مرحله، شرکت‌های بزرگ و رقابتی به جنگ برای کنترل منابع، بازارها و مسیرهای تجاری متمایل می‌شوند. و دولت‌ها، به‌عنوان نماینده منافع سرمایه، این جنگ‌ها را تشویق و حمایت می‌کنند.

صنعت تسلیحات، یکی از بزرگ‌ترین و سودآورترین صنایع جهان است. شرکت‌های تسلیحاتی بزرگ، سالانه میلیاردها دلار درآمد دارند. و بر اساس داده‌های آکسفام: ۱۰۰ شرکت بزرگ تسلیحاتی جهان تنها در سال ۲۰۲۲ نزدیک به ۶۰۰ میلیارد دلار درآمد داشته‌اند.

تداوم درآمد‌های فراوان، به استمرار جنگ و تنش‌های نظامی وابسته است. به همین دلیل است که شرکت‌ها و صنایع نظامی، حفظ سود و منافع خود را در گرو سیاست‌های جنگ‌طلبانه می‌بینند. مسئله ساختاری این است که در سرمایه‌داری، جنگ منحصراً برای کسانی سودآور است که سلاح می‌سازند، اما هزینه‌های جنگ را توده‌های مردم می‌پردازند. بیماران، شهروندان، کودکان و زنانی که در منطقه جنگی زندگی می‌کنند، آنان هستند که از جنگ رنج می‌برند. اما سود جنگ، به شرکت‌های تسلیحاتی و سرمایه‌داران می‌رسد. از همین زاویه است که می‌گوییم، جنگ برای سرمایه‌داران یک فرآیند کاملاً منطقی و عقلانی است. سرمایه‌دار پول سرمایه‌گذاری می‌کند، شرکت تسلیحاتی سلاح می‌سازد، جنگ تولید می‌شود، و سرمایه‌دار سود کسب می‌کند. کسانی که می‌میرند، نه دارای سرمایه هستند و نه از اقتصاد جنگی سودی به دست می‌آورند.

یکی دیگر از جنبه‌های جنگ در سرمایه‌داری، ارتباط بین نابودی و ساخت‌وساز است. جنگ شهرها را تخریب می‌کند. تخریب شهرها نیاز به بازسازی را ایجاد می‌کند. بازسازی به معنای سفارش‌های بزرگ برای شرکت‌های ساختمان‌سازی است. و سفارش‌های بزرگ سودی هنگفت به دنبال می‌آورند. بنابراین، برای طبقه سرمایه‌دار و شرکت‌های ساختمان‌سازی، جنگ و بازسازی بعد از آن، فرصتی طلایی برای کسب سود است. به این ترتیب در سیستم بورژوازی از نابودی شهرها و ساختمانها نیز می‌توان درآمدزایی کرد.

تجربه نشان داده است که رقابت میان شرکت‌های انحصاری برای منابع و بازارهای جهانی، به طور ناگزیر به جنگ منجر می‌شود. و اگر یک کشور «امپریالیستی»

مردم در اداره جامعه آینده هستند.

چهارمین سالگرد قتل ژینا صرفاً یادبود یک جنایت نیست، بلکه گرمی‌داشت یک مبارزه زنده است. ما یاد ژینا امینی و همه جان‌باختگان خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ را گرمی می‌داریم و شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان، همگان را فرا می‌خواند که چهارمین سالگرد #خیزش ژینا را به فرصتی برای تقویت همبستگی، گسترش تشکلیابی و پیوند مبارزات جاری تبدیل کنند.

جامعه‌ای آزاد بدون آزادی زنان ممکن نیست؛ آزادی سیاسی بدون برابری اجتماعی ناقص است؛ و رهایی جامعه تنها با نیروی آگاه، متشکل و مستقل خود مردم امکان‌پذیر خواهد شد. گرمی باد یاد ژینا_امینی و همه جان‌باختگان خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱! سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران! زنده باد حاکمیت شورایی مردم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

شهریور ۱۴۰۵. سپتامبر ۲۰۲۶

انفجار بمب‌های جنگی و گردش چرخ‌های سرمایه!

جنگ یکی از قدیم‌ترین پدیده‌های انسانی است. اما سرمایه‌داری، جنگ را به شکلی تازه و پیچیده‌تر بازتعریف کرده است. جنگ در سرمایه‌داری، تنها درگیری میان کشورها برای منابع یا قلمرو نیست؛ بلکه یک فرصت سودآور برای شرکت‌های تسلیحاتی، شرکت‌های ساختمان‌سازی و سرمایه‌داران جهانی است. تاریخ نشان می‌دهد که سرمایه‌داری و جنگ ارتباطی ناگسستنی دارند. صنعتی‌کردن، افزایش توانایی تولید و رقابت برای بازارهای جهانی، همگی منجر به جنگ‌های بزرگی شده‌اند. اما آنچه جنگ‌های سرمایه‌داری را از جنگ‌های قبلی متمایز می‌کند، استفاده مرتب و برنامه‌ریزی شده از جنگ برای انباشت سرمایه است.

لنین، رهبر انقلاب اکتبر، در کتاب خود «امپریالیسم: بالاترین مرحله سرمایه‌داری»، این فرآیند را تحلیل می‌کند. او نشان می‌دهد که جنگ و امپریالیسم، نتیجه ناگزیر توسعه سرمایه‌داری هستند. «امپریالیسم، سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل است که در آن سلطه

تا هم صدای اعتراض را خاموش کند، هم تقاضای سلاح را افزایش دهد. اما هزینه انسانی و اجتماعی جنگ بسیار فراتر از سود اقتصادی است. میلیون‌ها نفر می‌میرند یا زخمی می‌شوند. خانه‌ها تخریب می‌شوند. توده‌ها مردم به مهاجرت اجباری روی می‌آورند و آواری شهرها و بیابانها و اقیانوس‌ها می‌شوند. نسل‌های جوان تباه می‌شوند. بعد از جنگ نیز، باید شهرها دوباره ساخته شوند - عملی که به شرکت‌های ساختمان‌سازی و سرمایه‌داران سود می‌رساند. ما وظیفه داریم این واقعیت‌ها را بیش از پیش برای توده‌ها روشن کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا امکان ندارد جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن منطق سود حکمرانی نکند و تولید جنگ و تنش‌های نظامی متوقف شود؟ و آیا می‌توانیم برای ساختن چنین جامعه‌ای اقدام کنیم؟

نویسنده: نیما مهاجر

فرار از این بحران‌ها، جنگ است. جنگ توجه عمومی را از بحران‌های اقتصادی منحرف می‌کند، تقاضا را افزایش می‌دهد، دولت‌ها را به هزینه کردن سرمایه کلانی برای تسلیحات نظامی تشویق می‌کند و جنبش‌های انقلابی و خیزش‌های توده‌ای را به حاشیه می‌راند. به این شکل، حکومت‌های سرمایه‌داری در مقابل بحران‌های ساختاری، همچون یک راه‌حل سیستماتیک از جنگ و جنگ افروزی استفاده می‌کنند.

این واقعیت را با نام «مجتمع نظامی صنعتی» می‌شناسند. این مجتمع، ارتباط بین شرکت‌های تسلیحاتی، دولت‌ها و بخش‌های نظامی است. آنها به‌طریقی متقابل منافع دارند: شرکت‌های تسلیحاتی برای کسب سود به تولید جنگ نیاز دارند، دولت‌ها برای قدرت به سلاح‌های هر بیشتری نیاز دارند، و نظامیان برای اختصاص بودجه‌ی بیشتر به شرایط جنگی احتیاج دارند. این سه بخش، در سطح جهانی، یکی از قدرتمندترین ائتلاف‌های سیاسی و اقتصادی را تشکیل می‌دهند. و نتیجه این ائتلاف، جنگ‌های مستمر و تنش‌های نظامی برای حفظ سود و قدرت است.

یکی دیگر از بزرگ‌ترین تناقض‌های سرمایه‌داری، این است که جنگ اغلب توجه و منابع اقتصادی را جذب می‌کند، درحالی‌که صلح و توسعه پایدار در حاشیه قرار می‌گیرند. میلیاردها دلار با سخاوت تمام برای سلاح هزینه می‌شود، اما برای آموزش، درمان و توسعه اجتماعی هزینه‌ها به حداقل ممکن می‌رسند. این انتخاب اقتصادی، محصول ضرورت یا منطق اجتماعی نیست؛ بلکه از منطق سود نشأت می‌گیرد.

همان‌طور که جهان به سمت مصادره منابع محدود می‌رود، و با تغییرات آب‌وهوایی و کاهش منابع طبیعی روبرو می‌شویم، رقابت برای منابع باقی‌مانده تشدید می‌شود. انتظار می‌رود که در آینده جنگ‌های بیشتری بر سر منابع - آب، نفت، معادن - راه بیافتد. و در چنین شرایطی، صنعت تسلیحات و شرکت‌های نظامی صنعتی، بیش‌تر از هر زمان دیگری، در موضع قدرت قرار می‌گیرند.

جنگ برای سرمایه‌داری، یک راهبرد و آلترناتیو ساختاری در برابر بحران‌های اقتصادی است. هنگامی که سود کاهش می‌یابد، بیکاری افزایش پیدا می‌کند، توده‌های ناراضی درمی‌یابند که سرمایه‌داری نظامی نا عادلانه و ستمگرانه است؛ آتش جنگ روشن می‌شود



ارنست چارلز جونز؛ وقتی شعر زبان فرودستان می‌شود

توده‌ای بزرگ بریتانیا که نیروی محرکش طبقه کارگر بود.

جونز در سال ۱۸۱۹ در برلین متولد شد و بخش مهمی از کودکی و نوجوانی‌اش را در آلمان گذراند. در ۱۸۳۸ به انگلستان رفت، حقوق خواند و در ۱۸۴۴ به حرفه وکالت وارد شد. شعر و ادبیات از همان سال‌های جوانی بخشی از زندگی او بود، اما در

گردآوری و تنظیم: سیروان قادری

ارنست چارلز جونز از دل طبقه کارگر برنخاست. در خانواده‌ای بریتانیایی نزدیک به محافل اشرافی به دنیا آمد، حقوق خواند و وکیل شد؛ اما زندگی سیاسی او را به جایی برد که کمتر کسی از خاستگاه اجتماعی‌اش انتظار داشت: به قلب جنبش چارتیست‌ها، نخستین جنبش



۱۸۴۶، با پیوستن به جنبش چارتیست، شعر و سیاست در زندگی‌اش به هم گره خوردند. از آن پس، قلم او در کنار سخنرانی، روزنامه‌نگاری و سازماندهی سیاسی قرار گرفت. چارتیسم طبقه کارگر را نه به عنوان نیرویی خاموش، بلکه به عنوان نیرویی مستقل در عرصه سیاست مطرح کرد. «منشور مردم» شش خواست اصلی داشت: حق رأی عمومی مردان، رأی مخفی، حذف شرط مالکیت برای نمایندگان مجلس، پرداخت حقوق به نمایندگان، حوزه‌های انتخاباتی برابر و انتخابات سالانه. پارلمان این خواسته‌ها را بارها رد کرد و جنبش نیز با سرکوب حکومتی روبه‌رو شد. با این همه، بخش بزرگی از این مطالبات در دهه‌های بعد به قانون بدل شد. اما برای جونز، مسئله تنها حق رأی نبود. پس از شکست موج انقلابی ۱۸۴۸، مسئله مالکیت، فقر و مناسبات طبقاتی در نوشته‌ها و فعالیت‌های او جای برجسته‌تری پیدا کرد. او در سال ۱۸۵۱ از برنامه‌ای حمایت کرد که در میان بخشی از چارتیست‌ها با عبارت «منشور و چیزی بیشتر» شناخته می‌شد؛ افقی که می‌کوشید آزادی سیاسی را به تغییرات اجتماعی و اقتصادی پیوند بزند. در این نگاه، داشتن حق رأی زمانی معنا پیدا می‌کرد که زندگی مادی کارگر نیز از زیر فشار فقر و نابرابری بیرون بیاید.

در سال ۱۸۴۸، هم‌زمان با انقلاب‌های اروپا و اوج اعتراضات چارتیستی در بریتانیا، جونز به سبب سخنرانی‌های سیاسی‌اش محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد. زندان اما نه صدای او را خاموش کرد و نه شعر را از او گرفت. پس از آزادی، دوباره به فعالیت سیاسی بازگشت و نشریاتی چون «یادداشت‌هایی برای مردم» و سپس «روزنامه مردم» را منتشر کرد؛ نشریاتی که سیاست، اقتصاد، ادبیات و فرهنگ طبقه کارگر را در کنار هم قرار می‌دادند.

رابطه جونز با کارل مارکس و فریدریش انگلس نیز در همین دوره شکل گرفت و در اوایل دهه ۱۸۵۰ به همکاری نزدیک سیاسی و مطبوعاتی انجامید. مارکس و انگلس از تلاش او برای احیای چارتیسم بر پایه‌ای سوسیالیستی پشتیبانی می‌کردند و در نشریاتش نیز مطلب می‌نوشتند. مارکس سال‌ها بعد یادآوری کرد که بخش‌های اصلی برخی مقالات اقتصادی «یادداشت‌هایی برای مردم» با راهنمایی او و گاه با مشارکت مستقیمش نوشته شده بود. این رابطه البته همیشه بی‌اختلاف نماند؛ هنگامی که جونز در سال‌های بعد به همکاری گسترده‌تر با اصلاح‌طلبان طبقه متوسط روی آورد، مارکس از این جهت‌گیری انتقاد کرد. جونز شعر، نمایشنامه، داستان و نوشته سیاسی فراوان منتشر کرد. در شعرهای

سیاسی او، «طبقه» یک مفهوم خشک و نظری نیست؛ چهره دارد، دست دارد و رنج می‌کشد. کشاورزی است که نان می‌رویاند اما گرسنه می‌ماند؛ معدنچی‌ای است که گوهر و فلز از دل زمین بیرون می‌آورد اما حاصل کارش بر تاج دیگری می‌درخشد؛ بافنده‌ای است که پارچه فاخر می‌بافد اما خود سهمی از آن ندارد.

این تصویر شاید در هیچ‌یک از آثار او به روشنی شعر «سرود فرودستان» دیده نشود. شعر بر یک تناقض ساده و بنیادی بنا شده است: کسانی که جهان را می‌سازند، از ثمره همان جهانی که ساخته‌اند محروم می‌مانند. کشاورز نان تولید می‌کند اما نان ندارد؛ معدنچی ثروت از زمین بیرون می‌آورد اما در تعیین مالیاتی که باید بپردازد حقی ندارد؛ کارگر قصر می‌سازد اما حق ورود به آن را ندارد؛ بافنده جامه‌ای می‌بافد که بر تن دیگری خواهد رفت.

جونز برای تصویر کردن جامعه طبقاتی به نظریه‌پردازی طولانی نیاز ندارد؛ کافی است تضاد میان «تولید کردن» و «مالک بودن» را نشان دهد. قدرت شعر او در همین سادگی و صراحت است. برای جونز، شعر زینت مبارزه نبود؛ بخشی از فرهنگ مبارزه بود. کلمه می‌توانست تجربه‌های پراکنده کارگران را به زبانی مشترک بدل کند و از «من»های جداافتاده، یک «ما» بسازد.

ادبیات چارتیستی نیز دقیقاً در همین نقطه اهمیت پیدا می‌کند. روزنامه‌ها و نشریات این جنبش هزاران شعر و آثار داستانی منتشر کردند و از ادبیات برای به چالش کشیدن انحصار سیاسی و فرهنگی طبقات بالای جامعه بهره گرفتند. جونز یکی از چهره‌های برجسته همین سنت بود؛ سنتی که می‌خواست نشان دهد طبقه کارگر نه فقط نیروی تولید، بلکه صاحب زبان، فرهنگ و تخیل سیاسی خود نیز هست.

ترجمه آثار جونز به فارسی برخلاف پابلو نرودا، ناظم حکمت یا برتولت برشت، ارنست چارلز جونز برای خواننده فارسی‌زبان تقریباً ناشناخته مانده است. در جست‌وجویی که برای این مطلب انجام شد، به مجموعه شعر یا کتاب مستقلی از آثار او به فارسی نرسیدیم؛ هرچند نام و اندیشه‌هایش در برخی نوشته‌های فارسی درباره مارکس، چارتیسم و تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی آمده است.

برای خوانندگانی که می‌خواهند مستقیماً به آثار او به زبان انگلیسی دسترسی پیدا کنند، بخش قابل توجهی از نوشته‌ها و شعرهای جونز امروز به صورت دیجیتال در دسترس

است. در ویکی‌سورس صفحه‌ای اختصاصی برای او وجود دارد (org.wikisource.en)؛ در گوگل بوکس نیز می‌توان نسخه‌های دیجیتال شماری از آثار او را یافت (google.books.com) و در اوپن لایبرری می‌توان فهرست آثار و نسخه‌های گوناگون نوشته‌هایش را جست‌وجو کرد (org.openlibrary).

«سرود فرودستان»

ارنست چارلز جونز

ترجمه فارسی از متن انگلیسی

ما شخم می‌زنیم و بذر می‌افشانیم؛

ما آن‌قدر، آن‌قدر پایینیم

که در گل تیره زمین فرو می‌رویم،

تا دشت را از گندم زرین

و دره را از عطر علف پُر کنیم.

جای خود را می‌دانیم؛ آن پایین،

زیر پای مالک زمین.

برای رویاندن نان زیادی فرودست نیستیم،

اما برای خوردن نان، چرا.

پایین، پایین می‌رویم؛

به دوزخ معدن‌های ژرف.

و از دل زمین گوهرهایی بیرون می‌آوریم

که بر تاج فرمانروایان می‌درخشند.

هر بار که کم می‌آورند،

بار تازه‌ای بر پشت ما می‌گذارند؛

برای رأی دادن درباره مالیات زیادی فرودستیم،

اما برای پرداختن نه.

ما پایینیم، پایین؛

همان «اوباش» که می‌گویند.

اما زیر دست‌های ما

گل و خاک به قصر و کلیسا و برج بدل می‌شود.

آنگاه در تالار ثروتمند سر فرود می‌آوریم

و پشت در خانه‌اش خم می‌شویم؛

برای ساختن دیوار زیادی فرودست نیستیم،

اما برای قدم زدن بر کف آن، چرا.

ما پایینیم، پایین، بسیار پایین؛

اما از میان انگشتان ما

ابریشم و جامه‌های درخشان بیرون می‌آید

تا بر تن فرزندان ثروت بنشینند.

ما خوب می‌دانیم چه می‌دهیم

و چه سهمی نصیبمان می‌شود؛

برای بافتن پارچه زیادی فرودست نیستیم،

اما برای پوشیدنش، چرا.

ما پایینیم، پایین، بسیار پایین؛

اما وقتی شیپورها به صدا درمی‌آیند،

ضربه بازوی همان مرد فقیر

می‌تواند به قلب مغرورترین شاه برسد.

ما پایینیم؛ جایمان را می‌دانیم،

فقط سربازان صف نخستیم؛

برای کشتن دشمن زیادی فرودست نیستیم،

اما برای سهم بردن از غنیمت، چرا.

می‌دهند؛ و وقتی از آموزش رایگان و به رسمیت شناختن زبان مادری دفاع می‌کنند، با محرومان و ملیت‌های تحت ستم هم‌صدا شده‌اند. این هم‌پوشانی مطالباتی، پایه اجتماعی گسترده‌ای برای این جنبش فراهم کرده که آن را از بسیاری جنبش‌های صنفی دیگر متمایز می‌سازد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان، یاد دانش‌آموزان، دانشجویان و معلمانی را که در دوره‌های اخیر سرکوب جان خود را از دست داده‌اند گرامی می‌دارد و از تلاش‌های مستمر معلمان و دانش‌آموزان برای دستیابی به آموزشی برابر و عاری از تبعیض حمایت می‌کند. به باور ما، تحقق چنین نظام آموزشی‌ای مستلزم تضمین آموزش رایگان، باکیفیت و همگانی و اجباری بودن آن تا سن شانزده سالگی؛ به رسمیت شناختن حق کامل تحصیل به زبان مادری برای مردم کرد و دیگر ملیت‌های ساکن ایران؛ جدایی کامل دین از آموزش و پرورش و استقرار نظام آموزشی سکولار؛ و اداره دموکراتیک مدارس از طریق شوراهای مستقل دانش‌آموزی و انجمن‌های واقعی والدین و معلمان است.

این خواسته‌ها، جدای از مبارزه عمومی طبقه کارگر برای سازمان‌یابی و کسب قدرت سیاسی، تنها شعارهایی بر کاغذ باقی خواهند ماند. از همین رو، ما بر ضرورت گسترش پیوند میان جنبش معلمان، جنبش کارگری و مبارزات آزادی‌خواهانه مردم کردستان تأکید می‌کنیم؛ پیوندی که می‌تواند افق‌هایی از فقر، تبعیض و سرکوب را برای نسل امروز و فردا ترسیم کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

۲۶ شهریور ۱۴۰۵ / ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۶



آموزش رایگان، برابر و باکیفیت حق همه کودکان است



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

در آستانه سال تحصیلی جدید بازگشایی مدارس در مهرماه هرسال، برای بخش بزرگی از خانواده‌های زحمتکش در سراسر ایران، به‌جای شادی و امید، با نگرانی از هزینه‌های کمرشکن و رو به افزایش همراه است. این پدیده تصادفی نیست؛ بلکه نتیجه چند دهه سیاست‌گذاری است که در آن، دولت به‌جای تقویت نقش خود در تامین آموزش همگانی، بار اصلی هزینه‌های تحصیل را به دوش خانواده‌ها منتقل کرده است. کاهش سهم آموزش از بودجه عمومی، رشد مدارس غیرانتفاعی و کلاس‌های موازی خصوصی، و بی‌توجهی به زیرساخت مدارس دولتی در مناطق کم‌برخوردار و حاشیه‌ای، مجموعه‌ای از عواملی‌اند که شکاف طبقاتی را از همان سنین کودکی نهادینه می‌کنند.

در کردستان و دیگر مناطق محروم، نابرابری‌های آموزشی و کمبودهای ساختاری با لایه‌های دیگری از تبعیض گره می‌خورد. کمبود مزمن نیروی انسانی متخصص و فرسودگی زیرساخت‌های آموزشی، در کنار ممنوعیت آموزش به زبان مادری برای ملیت‌های تحت ستم، وضعیتی را رقم زده است که کودکان این مناطق از همان آغاز مسیر تحصیلی، با موانعی دوجندان روبه‌رو می‌شوند. بازتاب عریان این سیاست‌های تبعیض‌آمیز را می‌توان در

آمارهای نگران‌کننده ترک تحصیل، به‌ویژه در میان دختران و در مناطق مرزی و محروم، به‌وضوح مشاهده کرد.

اما فراتر از مسئله منابع مالی و امکانات، باید به نقش مدرسه به‌عنوان ابزار شکل‌دهی ذهنی نسل نو توجه کرد. مهم‌ترین مطالبه در این زمینه، جداسازی دین از آموزش و پرورش و رهاسازی محتوای آموزشی از آموزه‌های مذهبی تجویزی و روایت‌های حکومتی است. برنامه درسی رسمی، بیش از آن‌که در خدمت پرورش تفکر مستقل، علم و کنجکاوی باشد، در چارچوب ایدئولوژی حاکم طراحی شده است. تفکیک جنسیتی و الزام پوشش‌های مذهبی، بخشی از همین منطق است که هدف آن نه رشد آزاد فردیت، بلکه انطباق‌پذیری کودکان با نظم موجود است. در مقابل این ساختار پادگانی و از بالا به پایین، اداره دموکراتیک مدارس و حق دخالت مستقیم معلمان، دانش‌آموزان و والدین در مدیریت امور آموزشی، از ارکان اصلی یک سیستم آموزشی آزاد و برابر است.

نکته قابل‌توجه در سال‌های گذشته، ظهور و تحکیم یک صدای جمعی در دل همین بحران بوده است: تشکیل‌یابی معلمان به‌عنوان نیرویی اجتماعی که مطالباتش از چارچوب صنفی محض عبور کرده است. وقتی معلمان از دستمزد متناسب با هزینه زندگی سخن می‌گویند، در واقع بخشی از مطالبه عمومی طبقه کارگر برای عدالت اقتصادی را بازتاب

روژ آوا، تجربه‌ای در محاصره دولت‌های سرمایه‌داری و قربانی استراتژی محدودنگر ناسیونالیستی

پروژه‌ای نه‌چندان طولانی، جغرافیای کردستان سوریه را تحت کنترل خود گرفتند. نیروهای دموکراتیک سوریه به‌شکل ترکیبی و همچنین نیروهای مدافع خلق و مدافع زنان به‌سرعت سازمان‌دهی شدند. نهادهای متعدد توده‌ای از پایین و توسط مردم ایجاد شدند و زمینه و پایه شکل‌گیری اداره خودمدیریتی، متکی بر سه کانتون عفرین، کوبانی و جزیره، فراهم شد. خودمدیریتی روژ آوا با همراهی و مشارکت کردها، اعراب، ترکمن‌ها، آشوری‌ها و دیگر گروه‌ها، مجلس قانون‌گذاری و ارگان‌های اداره جامعه را سازمان داد.

دولت ارتجاعی ترکیه و نیروهای مرتجع وابسته به آن، تشکیل این نیروی نظامی گسترده را که جغرافیای وسیعی را در مرز ترکیه کنترل می‌کرد و عملاً یک اداره مستقل از دولت مرکزی را شکل داده بود، تحمل نمی‌کردند. از این‌رو، از همان ابتدا بارها به مناطق تحت کنترل نیروهای مدافع خلق و مدافع زنان حمله کرده و علیه آنها لشکرکشی کردند؛ حملاتی که با مقاومت شجاعانه مردم مبارز و مسلح در این مناطق روبه‌رو شد. بنابراین، خودمدیریتی روژ آوا از همان ابتدا با محاصره و تحریم دولت‌های مرتجع منطقه و فشار نیروهای مرتجع مواجه بود.

دستاوردها

اداره خودمدیریتی در روژ آوا تجربه‌ای پیشرو و دموکراتیک بود که در همین مدت کوتاه، دستاوردهای غیرقابل‌انکاری داشت و مورد حمایت و پشتیبانی جهانی قرار گرفت. مشارکت اجتماعی و مستقیم مردم در سیاست و اداره جامعه، شکل‌گیری نهادهای مردمی از پایین، تصویب قوانین پیشرو و دموکراتیک که در آنها حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی به رسمیت شناخته شده بود، مشارکت دادن گروه‌های ملی مختلف، از جمله عرب‌ها، ترکمن‌ها، آشوری‌ها و دیگران در نهادهای رهبری اداره محلی و سراسری، جدا کردن مذهب از ساختار دولت، تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و سازمان‌دهی آنان در عرصه‌های نظامی و سیاسی، تأمین زندگی و معیشت مردم با اتکا به منابع مادی و اقتصادی بسیار محدود و بیرون کشاندن کردستان از جنگ ارتجاعی و... از جمله دستاوردهایی بود که در ابعاد اجتماعی در میان مردم نهادینه شد و به‌سادگی از اذهان مردم پاک نخواهد شد.



روژ آوا؛ تجربه‌ای در محاصره دولت‌های سرمایه‌داری

بود.

بر بستر همین مبارزه علیه تبعیض و نابرابری، در اشکال مختلف و همراه با مبارزاتی که در سایر بخش‌های کردستان در طول تاریخ در جریان بوده و تداوم پیدا کرده است، مردم کردستان سوریه از هر فرصتی برای گسترش مبارزه و رسیدن به مطالبات حق‌طلبانه خود استفاده می‌کردند.

نقطه اوج این مبارزات هم‌زمان شد با تحولات عمیقی که در کشور سوریه به وقوع پیوست. در جریان خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ علیه دیکتاتوری بشار اسد و شرکت فعال مردم کردستان در این اعتراضات گسترده، نیروهای حکومت مرکزی، تحت فشار اعتراضات سراسری و برای مقابله با اپوزیسیون، در یک توافق عملی و دوفاکتو مجبور شدند مناطق کردستان را ترک کرده و نیروهای نظامی خود را به مناطق دیگر منتقل کنند.

همین امر باعث ایجاد خلأ قدرت و حاکمیت مرکزی در مناطق عمدتاً کردنشین شد. این فرصت توسط مردم ستمدیده و نیروهای مبارز کرد و عمدتاً توسط حزب اتحاد دموکراتیک (پی‌د) مورد استفاده قرار گرفت و آنها طی

مقدمه

تحلیل و بررسی دلایل شکست تجربه جنبش روژ آوا، حاکمیت براساس الگوی خودمدیریتی و هم‌پیمان شدن با دولت‌های امپریالیستی و مرتجعین محلی، که هرکدام اهداف و منافع استراتژیک معینی را دنبال می‌کنند، نه‌فقط برای مبارزات مردم ستمدیده کردستان، بلکه برای سایر جنبش‌های آزادی‌خواهانه در خاورمیانه مهم و ضروری است. در این مقاله کوتاه تلاش کرده‌ام، در یک ارزیابی اجمالی، به زمینه‌های شکل‌گیری، دستاوردها و دلایل شکست این تجربه بپردازم.

زمینه شکل‌گیری خودمدیریتی روژ آوا

زمینه مادی و پایه اساسی شکل‌گیری خودمدیریتی کردستان سوریه، روژ آوا، ریشه در مبارزه تاریخی و طولانی‌مدت مردم کردستان سوریه علیه ستمگری ملی و سیاست‌های شوونیستی و سرکوبگرانه دولت سوریه دارد. دولت دیکتاتوری حاکم بر سوریه، مردم ستمدیده کردستان را به‌طور سیستماتیک از حقوق انسانی خود در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محروم کرده و مورد سرکوب شدید پلیسی و امنیتی قرار داده

در دمشق و شهرهای مرکزی سوریه و ایجاد حکومتی دموکراتیک بودند که در عین حال حقوق ملت کرد را نیز تأمین کند.

با توجه به ماهیت سیاسی این نیروها، شاید تعقیب چنین استراتژی‌ای توسط آنها غیرواقع‌بینانه و دور از انتظار باشد. نهایتاً باید تأکید کرد که همین حد از دستاوردهای پیشرو و متری نیز به چارچوب جغرافیایی کردستان سوریه محدود ماند.

در این شرایط ناگوار، ما شاهد همبستگی سراسری در سوریه و در سطح بین‌المللی نبودیم. حمایت‌هایی که در ژانویه ۲۰۲۶ در نقاط مختلف صورت گرفت، تداوم پیدا نکرد و روزآوا عملاً تنها ماند.

پیامدها و چشم‌انداز آتی

ادغام نیروی نظامی و نهادهای اداری روزآوا در ارتش جهادی و دولت احمد شرع، دستاوردهای مبارزاتی مردم کردستان سوریه و کل مردم این کشور را در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در معرض خطر نابودی قرار داده است؛ حکومتی که سیاست، قانون اساسی و کل نظام حکومتی خود را براساس قوانین شرع اسلام، آن هم از نوع فوق‌ارتجاعی آن، قرار داده است.

احمد شرع، رئیس‌جمهور خودگمارده سوریه، از هم‌اکنون همچون ولی فقیه، قوای مقننه، مجریه و قضائیه را در اختیار گرفته و تمام مراجع تصمیم‌گیری در این نهادها را شخصاً قبضه کرده است.

مردم مبارز کردستان و توده‌های ستمدیده در خاورمیانه نمونه‌های روشنی از حاکمیت و نظام سیاسی مبتنی بر قوانین ارتجاعی شریعت اسلامی را در ایران، افغانستان، لیبی و سایر کشورها طی سالیان متمادی تجربه کرده‌اند. امید بستن به اینکه حکومت احمد شرع مطالبات حق‌طلبانه مردم کردستان سوریه، آزادی‌های سیاسی و سایر ارزش‌های دموکراتیک را تأمین کند، از دید نویسنده توهمی بسیار زیان‌بار است که می‌تواند تأثیرات مخربی بر زندگی سیاسی و اجتماعی مردمی بگذارد که چند صباحی طعم آزادی و استقلال را چشیده‌اند.

تجربه این شکست زیان‌بار و تاریخی بار دیگر نشان داد که، از دید نویسنده، افق و استراتژی احزاب و جریان‌های بورژوا - ناسیونالیست که در طول تاریخ تلاش کرده‌اند یا از طریق مذاکره و سازش با دولت مرکزی و یا در سایه تانک‌های دولت‌های امپریالیستی و «دخالت بشردوستانه» آنها در قدرت شریک شوند، ربطی به منافع مردم ستمدیده کردستان و رهایی آنها از زیر بار ستم ملی ندارد.

رهبری سیاسی روزآوا از مقطعی به بعد

روژآوا، «شروانان»، به‌طرز فجیعی کشته یا زخمی شدند. نتیجه این حملات گسترده، توازن قوا را کاملاً به زیان روزآوا، خودمدیریتی و نیروهای نظامی آن تغییر داد.

دولت آمریکا پس از سقوط بشار اسد، رفته‌رفته هم‌پیمانی خود با نیروهای سوریه دموکراتیک را پایان داد و تام باراک، نماینده آمریکا در سوریه، بارها مستقیماً به مظلوم کوبانی اعلام کرد که جنگ با داعش تمام شده و آمریکا دیگر به نیروهای آنها احتیاجی ندارد. در واقع، کمک به تثبیت حکومت احمد شرع به اولویت اصلی دولت ترامپ تبدیل شد و هم‌پیمانی و حمایت آمریکا از خودمدیریتی روزآوا و نیروهای مسلح آن به پایان رسید.

این تغییر استراتژی آمریکا، نیروهای مسلح روزآوا را با کمبودهای لجستیکی، تسلیحاتی و فقدان حمایت هوایی مواجه کرد و قدرت دفاعی آنها را در مقابل حملات ارتش احمد شرع با حمایت ترکیه به‌شدت تضعیف نمود. همین امر بلافاصله موجب دلسردی مردم کردستان و ناامیدی آنها از آینده حکومت خودمدیریتی شد.

پروژه امنیتی دولت اردوغان تحت عنوان «ترکیه بدون ترور»، که توسط عبدالله اوجلان تحت عنوان «آشتی و جامعه دموکراتیک» مطرح شد، تأثیرات خود را بر رهبری روزآوا نیز برجای گذاشت؛ رهبری‌ای که از قبل به لحاظ فکری و ایدئولوژیک تحت تأثیر تفکرات اوجلان و پ‌ک‌ک بود.

این پروژه امنیتی، همانند خود پ‌ک‌ک، به نیروهای سوریه دموکراتیک و یگان‌های مدافع خلق و زنان تحمیل شد و مظلوم کوبانی نامه عبدالله اوجلان مبنی بر سازش با دولت احمد شرع و ادغام در این ساختار سیاسی را دریافت کرد.

حزب اتحاد دموکراتیک و نیروهای سوریه دموکراتیک و در رأس آنها مظلوم کوبانی، به‌عنوان شخصیت و رهبر سیاسی محبوب مردم، به‌جای اتکا به نیروی مبارزه مستقیم مردم کارگر و زحمتکش، زنان مبارز و همبستگی سراسری و بین‌المللی، راه سازش و تسلیم شدن در برابر دولت احمد شرع را در پیش گرفتند؛ سیاستی که تحت تأثیر سیاست سازشکارانه پ‌ک‌ک و ناروشنی‌های استراتژیک آن تحت عنوان دموکراتیزه کردن جامعه بدون سرنگونی انقلابی دولت‌های مرتجع قرار داشت.

رهبری سیاسی روزآوا فرصت طولانی برای همراه شدن با نیروهای پیشرو و متری در سطح سراسری را از دست داد. آنها فاقد استراتژی متکی به نیروی طبقه کارگر و نیروهای پیشرو در سطح سراسری، برای سرنگونی رژیم اسد

مقاومت سربلندانه مردم کردستان سوریه علیه یورش‌های وحشیانه و مستمر دولت اردوغان و درهم کوبیدن نیروی فوق‌ارتجاعی داعش و پایان دادن به خلافت ضدانسانی آن در رقه و سایر شهرهای روزآوا، موجب حمایت و همبستگی بین‌المللی شد؛ به‌ویژه حمایت از مبارزات مردم کوبانی که شهرت جهانی پیدا کرد.

نیروهای سوریه دموکراتیک و مردم مبارز روزآوا توسط آمریکا و هم‌پیمانانش علیه داعش عملاً به کار گرفته شدند. پاک‌سازی این مناطق و تصرف شهر رقه، که پایگاه اصلی خلافت اسلامی داعش بود، اساساً با نیروی مسلح حکومت روزآوا و به قیمت جان ده‌ها هزار نفر از مبارزان این مناطق انجام گرفت. اما این مقاومت دلیرانه و نقش نیروهای نظامی مدافع خلق و زنان و حمایت‌های مردمی، شهرت جهانی پیدا کرد. از این منظر، مبارزه شجاعانه مردم روزآوا در نابودی نیروی فوق‌ارتجاعی داعش، ستودنی و به‌یادماندنی خواهد بود.

توازن قوای جدید و فاکتورهای دخیل در شکست این تجربه تاریخی

روژآوا پس از سقوط رژیم بشار اسد توسط نیروهای هیئت تحریرالشام، به رهبری احمد شرع - که آمریکا قبلاً او را تروریست می‌نامید و برای دستگیری‌اش جایزه هنگفتی تعیین کرده بود - و سایر نیروهای تحت حمایت دولت ترکیه، رفته‌رفته با شرایط بسیار نامساعدی مواجه شد و از همان ابتدای چیره شدن حکومت جدید، با مخاطرات بسیار جدی روبه‌رو گردید. مظلوم عبیدی، به‌عنوان فرمانده سیاسی و نظامی روزآوا، در مارس ۲۰۲۵ تحت فشار آمریکا، ترکیه و فرانسه مجبور به امضای توافق‌نامه با احمد شرع، رئیس‌جمهور خودگمارده دولت جدید، شد که نهایتاً موجب ادغام و انحلال خودمدیریتی روزآوا در سال ۲۰۲۶ گردید. عوامل و فاکتورهایی که در این رابطه دخیل بوده و هستند، به اختصار به قرار زیر است:

ارتش جهادی احمد شرع و سایر نیروهای مرتجع تحت حمایت ترکیه، پس از تثبیت دولت جدید، در اوایل سال ۲۰۲۶ به‌طور گسترده به مناطق تحت نفوذ حکومت خودمدیریتی روزآوا هجوم برده و سد تشرین، شهرها و نقاط استراتژیکی همچون رقه، دیرالزور و عین‌عیسی را تصرف کردند. میدان‌های نفتی و منابع صنعتی را در اختیار گرفتند و در ملأعام، اسرای جنگی را به‌منظور ایجاد رعب و وحشت، همانند داعش، سربریدند.

آنها به این بسنده نکرده و شهرها و روستاهای دیگری همچون کوبانی را با کمبود آب و قطعی برق مواجه کردند. در جریان این حملات و جنگ نابرابر، صدها نفر از نیروهای مسلح

فراخوان برای حضور در چهارمین کنفرانس سالانه

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان چهارمین کنفرانس سالانه خود را در نیمه ماه نوامبر ۲۰۲۶، به صورت علنی در شهر استکهلم سوئد برگزار می کند.

این کنفرانس فرصتی برای بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و کردستان، موقعیت جنبش های اعتراضی و طبقاتی، چالش ها و وظایف پیش روی نیروهای چپ و کمونیست و تبادل نظر پیرامون راه های گسترش همکاری و دخالتگری در مبارزات جاری است.

از احزاب و سازمان های چپ و کمونیست، فعالان جنبش کارگری، جنبش رهایی زن و دیگر جنبش های اجتماعی و همه نیروهای آزادی خواه و برابری طلب دعوت می کنیم با حضور و مشارکت در این کنفرانس، در بحث ها و تبادل نظرهای آن سهیم باشند. کنفرانس علنی و شرکت برای عموم آزاد است.

زمان: نیمه نوامبر ۲۰۲۶

مکان: استکهلم، سوئد

تاریخ دقیق، محل برگزاری و برنامه کنفرانس متعاقباً اعلام خواهد شد.

برای اطلاعات بیشتر:

info@shora.network

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان



علیه تبعیض و نابرابری خواهد بود. از منظر نویسندگان، این تحول اساسی تنها تحت هدایت و رهبری نیرویی متکی به افقی روشن، رادیکال و سوسیالیستی قابل تصور است؛ نیرویی که حاکمیت شورایی، متکی بر مبارزه و مشارکت مستقیم مردم تحت ستم در تعیین سرنوشت سیاسی خود، را استراتژی و برنامه عمل خود بداند.

نیرویی که قدم به قدم مبارزه و جنبش توده ای برای رهایی مردم از هرگونه ستم، استثمار، تبعیض و نابرابری، از جمله رفع ستم ملی، را در سطح سراسری و همگام با نیروهای پیشرو سازمان داده و سرلوحه پراتیک سیاسی و اجتماعی خود قرار دهد. نیرویی که برای تداوم مبارزه مردم ستمدیده کردستان، با اتکا به مبارزه مستقیم و مستقل خود آنان و در همبستگی سراسری و بین المللی، مستمراً تلاش کند.

جلال محمدنژاد

مهرماه ۱۴۰۵



سرنوشت مبارزات مردم کردستان را به سیاست ها، نقشه ها و منافع دولت های امپریالیستی و ارتجاعی محلی و در رأس آنها آمریکا گره زد و همین امر باعث شد که این دولت ها، زمانی که منافع استراتژیک خود را در تثبیت حکومت احمد شرع یافتند، به روزآوا و مردم ستمدیده کردستان پشت کنند.

توافق نامه های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ که، از دید نویسندگان، اساساً توسط آمریکا، ترکیه و دولت احمد شرع به رهبری سیاسی و نیروهای روزآوا تحمیل شد و اکنون رهبری پی دی و شخص مظلوم کوبانی آن را تحت عنوان دوره «صلح و سیاست» به مردم عرضه می کنند، چیزی جز بر باد رفتن دستاوردهای تاریخی جنبش روزآوا نیست که در بالا به آنها اشاره شد.

از این منظر، نه این توافق نامه ها و نه پروژه ای که اوجالان تحت عنوان «آشتی و جامعه دموکراتیک» دنبال می کند، با مطالبات حق طلبانه مردم ستمدیده کردستان و منافع استراتژیک آنها هم خوانی ندارد و هرکدام به نوعی در خدمت سیاست ها و منافع کنونی و درازمدت دولت های سوریه و ترکیه و منافع دولت های امپریالیستی و مرتجع در منطقه قرار گرفته و موجب سرخوردگی و ناامیدی مردم کردستان خواهد شد.

اما روشن است که تبعیض و نابرابری، اختناق، استثمار، تعمیق شکاف های طبقاتی و تداوم ستمگری ملی در چارچوب دولت احمد شرع نیز ادامه پیدا خواهد کرد. مردم ستمدیده کردستان سوریه، که چند صباحی مزه پیروزی، استقلال و اتکا به اعمال اراده مستقیم خود را چشیده اند، به این سادگی خانه نشین نخواهند شد و مبارزاتشان را ادامه خواهند داد. بارقه هایی از این مبارزه را هم اکنون در کوبانی و در اعتراض به کاهش زمان تدریس و آموزش زبان کردی شاهد هستیم.

تحول اساسی، چه در روزآوا و چه در سطح سراسری سوریه، در گرو رشد و گسترش مبارزات سراسری مردم کارگر و زحمتکش و همبستگی و همپیمانی مردم معترض

درنشانی های زیر ما را دنبال کنید



<https://x.com/shoranetwork?s=11>



<https://t.me/ShoraNetwork>



<https://www.instagram.com/shora-network?stkn=bDkxcDNycnEwcTRz>



<https://whatsapp.com/channel/0029VbD-Dk3Q0bldvUk68HW3U>



<https://www.facebook.com/Shora.Network>



shcommunism@gmail.com